

# بابک

## صالح ایلدیریم

وظیفه ملی و تاریخی همه ترکان آذربایجانی است که فرزند لایق و قهرمان خود بابک خرمدین را بطور شایسته مورد ارزیابی و قدر دانی قرار دهد. این شناخت نیاز به تحقیق و نگرشی مستقل از افسانه ها می باشد. این مقال آغازی برای شناسایی بابک خرمدین از زاویه ایی نوین می باشد و در عین حال نیاز به تحقیق فراوان دارد. امید است محققین محترم با گذشت زمان در این مورد تحقیقات لازم را انجام دهند.

بدینوسیله در منبع یابی، راهنمایی و تصحیح اثر زیر دست از دوستان و عزیزان: دکتر ضیا صدرالشرافی (محقق و تاریخ شناس)، دکتر فریدون قوربان سویی (ادبیات شناس و نجوم شناس)، اوختای اورمولو، ناتوان محمود اوا و آرزو فرضعلی اوا که در این امر مرا یاری فراوان نموده اند از زحمات ایشان سپاسگزاری و قدر دانی می کنم.

اثر مورد نظر را به ملت آزدیخواه و قهرمان پرور آذربایجان اتحاف می کنم. امید است که در راه رسیدن به استقلال و آزادی ملت آذربایجان مفید واقع شود.

صالح ایلدیریم

پیش گفتار

آرزوی خلق در نیل به آزادی

آنگاه که درد و حرمان خلق از حد معمول فراتر رود و کاسه صبر و تحمل آن لبریز شود، یا به کنجی خزیده در نومیدی فرو میرود و یا اینکه به زادن قهرمانان رو می آورد. قهرمان را نیز عنصر زمان می پرورد و هستی می بخشد. زمانی که توان واراده انسان و روح سرکش وی با احساس وطن پرستی و عشق به مردم توأم می گردد، زمینه برای پیدایش فرزندان حقیقی ملت فراهم می گردد. چنین قهرمانانی نیز به نوبه خود با عهد و پیمان خویش در راه خدمت به مام میهن در مقابل ظلم و جور و حیل دوشمنان می ایستند و در نتیجه پیروز می گردند و یا شهید میشوند. اینان فریب سخنان دروغین بیگانگان را نخورده ملت خود را از خواب غفلت رها نموده و خود همچون سلاحی آماده رزم پا به میدان نبرد می نهند.

شکی نیست که هر خلقی نیازمند قهرمانان است. هر ملتی بر اساس جهان بینی ها و آرزو های خود در نیل به آزادی برای خود قهرمانانی می پرورد، یاد و خاطر آنان را

عزیز می دارد ، برایشان سرودها می سراید و به افسانه سازی ها می پردازد.  
قهرمانان نیز در شبهای دراز و سرد زمستانی بشکل  
قصه های مادر بزرگان قلب و روح کودکان را تسخیر میکنند. اینچنین است که می  
توان گفت ملت بی قهرمان در حکم کسی است که یوغ بندگی دیگران را بر گردن  
دارد. هر ملتی قهرمان خود را با روح و جان خود آمیخته میزاید و خود نیز در پی آن  
است که شبیه قهرمان خود باشد.

ریشه تاریخ قهرمانی ترکان آذربایجان پیشینه ای بس دراز دارد و به ازمه بسیار  
قدیم بر میگردد. در این میان، بابک بعنوان قهرمانی زنده در روح و جان ملت خویش  
با آن عظمت و دلآوریهای فراموش نشدنی خود در جایگاهی بس رفیع از زمان  
ایستاده است.

او، تنهابه خاطر عشق به آزادی و میهن پرستی و در اعتراض به جور جنایت خلفا در  
اشغال سرزمینش و در دفاع از ناموس زنان و دختران این آب و خاک شمشیر به  
دست گرفت و به نبرد پرداخت. قیام و نبرد او هرگز رنگ و بوی دینی نداشته و به  
خاطر اختلافات مذهبی نبوده است. بر کسی پوشیده نیست که مردان سر افرازی را  
همواره نه در میدان نبرد، بل بشکل ناجوانمردانه از راه حيله و فریب به اسارت گرفته  
اند. سر نوشت او نیز چیزی جز این نبود. بعد از اسارت، تصور احساس و هیجانات  
وی بهنگام جدایی از قلعه بد و نيزدوري از خلق و همزمان خود بسیار مشکل است.  
بابک را با دست و بال و بسته و پیچان در پارچه و طناب به قصد اعدام در حفاظت يك  
اوردوی بزرگ نزد خلیفه میبرند.

بابک الگویی برای نسلهای بعدی ملت خویش است. او شخصیتی است که يك روز در  
آزادی را بر چهل سال زندگی در اسارت ترجیح میدهد.

ملت از آن روی چنین قهرمانانی را می پرورد که در سایه ایشان تك-تك افراد آن  
ملت به درکی عمیق از حضور واقعی خود در عرصه وجود و رهایی نسلهای آینده  
از مشکلات روی در روی نسلهای پیشین دست یابند. فرزندان خلق هرگز نباید یکی  
بصورت قهرمان، دیگری بعنوان فردی ترسو پا به عرصه زندگی نهند. فرد-فرد هر  
ملتی باید توان آن را داشته باشد که با قهرمانان شجاع خود در صفی واحد قرار  
گیرند. چرا که انسان بصورت موجودی آزاد به دنیا می آید. انسان تنها هنگامی به  
بندگی دیگران گردن می نهد که قبل از آن مغلوب نفس خویش شده باشد. با اینهمه  
انسان بصورت فطری موجودی آزاد است و همواره در پی آزادی است. هیچ کس  
قادر نیست ملتی را که در پی يك زندگی آزاد و شرافتمندانه است به بندگی بکشد.  
قهرمانان سمندر وار میسوزند. از هر ذره نور خود سمندر رهایی جدید می آفرینند  
و از هستی خود در روشنایی راه خلق خویش می گذرند. در تاریخ يك بابک زیست و  
اینک میلیونها بابک ادامه دهنده راه او می باشد.

دکتر فریدون قوربان سوي

## بابک خرمی یا بای بک شامانیست؟

تحقیقاتی که تا به حال در رابطه با بابک یا خرمی ها به عمل آمده است چه از نظر هویت، چه از نظر باورهای مذهبی، آداب و رسوم و یا ماهیت حرکت خرمی ها نتایج متناقضی ارائه می دهند. بعضی ها معتقد هستند که خرمی ها زرتشتی بودند و برای احیای حکومت ساسانیان قیام کرده اند، برخی آنها را بدلیل قربانی کردن گاو از معتقدین آیین مهر محسوب داشته اند، بعضی ها آنها را مزدکی می پندارند، بعضی ها مانوی، بعضی ها هم دنباله روی ابومسلم خراسانی می شناسند. در این اواخر هم می گویند که بابک خرمدین مسلمان و شیعه دوازده امامی بود.

خود این موضوع که بابک را به ادیان مختلف نسبت می دهند و تزهای مختلفی درباره باورها و خواسته های خرمی ها ارائه میکنند. بیانگر عدم صحت این ادعاها و نظریه صرف بودن آنهاست که نیازمند تحقیقات بیشتر می باشد. چرا که اگر ثبوتی برای یکی از این نظریه ها موجود بود اینهمه اغتشاش نظری و تناقض گویی حاصل نمی شد. سوال این است که چرا در رابطه با بابک خرم دین و یا حرکات خرمی ها چنین نظریه های متفاوت وجود دارد؟ و بعبارت دیگر عامل این اشتباهات یا اختلافات چیست؟

به نظر بنده عامل اصلی این خطاکاری ها محدود کردن بابک در چهارچوب افکار و عقاید منسوب به ایران و جستجوی شخصیت و باورهای وی در این محدوده عقیدتی می باشد. صرفاً به این خاطر هست که هرکسی به نوعی می خواهد برای بابک یا خرمی ها شناسنامه ای صادر کند که آن شناسنامه مخصوص و مخصوص ایران و ایرانی هست. اشتباهات دقیقاً از این جا سرچشمه می گیرد. عدم توجه به شرایط سیاسی و تاریخی زمان مزبور موجب نتایج متناقض و نادرست شده است. برای شناسایی بابک ابتدا باید شرایط منطقه، قدرتهای منطقه و همچنین باور و اعتقادات، شرایط جغرافیایی و ترکیب ملی را شناخت تا به نظریه دقیقتری رسید.

متأسفانه در رابطه با بابک و حرکات خرمی محققین یکی از سه امپراطوری مهم را که تأثیر عمیق در منطقه چه از نظر نظامی، جغرافیایی و عقیدتی داشتند بکلی فراموش کرده اند. یعنی امپراتوری خزران که از طرف محققین مساوی با امپراتوری روم و عرب ارزیابی شده است. اگر در مطالعه تاریخ آذربایجان، ایران، ارمنستان، بیزانس، روس و غیره امپراتوری خزران تورک و تأثیرات آن به این دولتها و ملل مورد مطالعه و تحقیق قرار نگیرد، آن مطالعه ناقص است و نتیجه حاصل از آن نیز ناقص خواهد بود.

دقیقاً به همین خاطر برای شناختن بابک و خرمی ها ابتدا باید خزرها را شناخت، چرا که به خاطر همزبانی، هم دینی و همجواری تأثیرات بسیار عمیق در آذربایجان و نهایتاً در حرکات خرمی ها چه از نظر سیاسی و چه فرهنگی داشته و عنصر تعیین کننده در سیاست منطقه بوده است. لذا برای شناختن دقیق تأثیرات خزران در

آذربایجانیهای همزبان خود ابتدا باید به تاریخ حضور ترکان قبل و بعد از آریائیان در آذربایجان اشاره ای هرچند کوتاه بکنیم.

مراحل مهاجرت و سکونت ترکان در آذربایجان:

قبل از اینکه آریایی زبانان در قرن نهم قبل از میلاد به فلات ایرات مهاجرت کنند مثل التصاقی زبان (ترکها) هزاران سال بود که در اینجا زندگی کرده و تمدنهایی بوجود آورده اند. کتیبه هائی که از ترکان قدیم (سومری، عیلامی، اورارتور و غیره، مانده شاهد این مدعاست. تاریخ نویسان متعصب با سرپوش گذاشتن به این کتیبه ها سعی بر آن دارند که اثبات کنند ترکها در همین اواخر (یعنی هزار سال قبل) به این مناطق مهاجرت کرده اند تا از این طریق تمدن ترکان را پشتوانه تاریخی خود قلمداد کرده و تصاحب کنند. درحالی که در دوران پهلویها کتیبه های جعلی ساخته می شد تا قدمت فرهنگ آریائی و اصالت آنرا اثبات کنند، از ترجمه کتیبه های حقیقی که پشتوانه فرهنگی فلات ایران را تشکیل می دهد طفره می رفتند و این سیاست هنوز هم ادامه دارد. اما با استناد به تاریخ، حضور ترکان در این فلات تاریخ چند هزارساله دارد. طبری می گوید: «منوچهر در آذربایجان با ترکان جنگید... کیخسرو و فرزندان او در آذربایجان با ترکان جنگیدند.. و گشتاسب در آذربایجان با ترکان جنگید و عده زیادی از آنها را کشت». وی حدود ترکان را از آسیا تا روم می داند. این نوشته حضور ترکان را در آذربایجان حداقل همزمان به دوران کیانیان می رساند.

«مهاجرت ترکان به ایران از ۴۰۰۰ قبل از میلاد» و پیش تر از آن «از آسیای میانه آغاز و از طریق دربند و داریال به طرف شرق و جنوب آغاز میشود... این مهاجرت به جنوب از مسیر آذربایجان می گذشت به همین خاطر آذربایجان (شمالی و جنوبی)، همدان، قم، قزوین، زنجان، تخت سلیمان و سرزمین مابین اینها مسکن التصاقی زبانان یعنی قوتی، هوری، ماننا، اورارتوری، سابیر و ایشغور و غیره شده بود... واقعیت این است که بگویم از آنجائیکه تاریخ نشان می دهد التصاقی زبانان- ترکهای قدیم در این مناطق می زیستند». پس تا به حال هنوز آریائیان به ایران نیامده اند ولی ترکان در آن ساکن هستند.

ادامه می دهیم:

«اولین مهاجرت اقوام ترک به آذربایجان در قرن هشت قبل از میلاد، به قولی با مهاجرت سکاها (اسکیت ها) شروع می شود. مهاجرت های بعدی در قرنهای چهارم و پنجم میلادی با آمدن هونها صورت گرفته است. در منابع ارمنی از هونها سفید به نام خیلندورک یا خیلنتورک یاد شده (مارکورات، ایرانشهر، ص ۹۶) و شهر بلاساغون در مغان جنوبی مرکز آنها بوده است. (بلاساغون نام یکی از شهرهای ترکستان شرقی نیز هست). ترکان قدیم بلغار، خزر، آغاچری و سابیرها که به اروپای شرقی هم مهاجرت کردند، به آذربایجان آمدند و در اینجا سکونت نمودند. مورخین ارمنه از این مهاجرت ها بتفصیل یاد نموده اند. (آباس کاتینا، موسی خرنی ۱۵۰ و V. Melanges Asiatiques و K. Kunik) آغاچریها که از اقوام خزر

محسوب می شوند در سال ۴۶۰ میلادی و هشت سال بعد از آنها ساری او غورها (او غورهای زرد) به جنوب قفقاز آمدند و در سال ۴۸۸ با ساسانیان به نبرد برخاستند. نام آغاچریها در دوران های بعدی، مثلاً در حمله هلاکو به قلعه الموت در تواریخ آمده و گاهی هم به شکل قاچاری ثبت شده است (Iranische ۱ Spiege alterum و ۳۷۴ و Skunde. III) رئیس سابیرها آمبازوک در سال ۵۰۸ با قباد پدر نوشیروان جنگ کرد ولی فرزندانش با او پیمان بستند و علیه روم جنگیدند. در سال ۵۱۵-۵۱۶ میلادی ارمنستان را اشغال کردند و تا قونیه پیش رفتند. بطور کلی تا پایان سلطنت قباد، اران، گرجستان و منطقه شمال آذربایجان در دست خزرها و اقوام نزدیک آنها بود. از این جهت به این مناطق کشور خزرها نیز گفته اند (بلاذری ۱۹۴، طبری، ابن خرداد به، تاریخ یعقوبی) و شهر قبایله مرکز اینها بوده است. (کلمه خزر با گزر «گردش می کند» از یک ریشه است)... در زمان حمله اعراب عده ساکنین ترک زبان این منطقه قابل توجه بود. روایت وهب ابن منبیه در کتاب التیجان ابن هشام (چاپ حیدرآباد) مؤید این مدعاست. در این کتاب آمده است که روزی معاویه از مشاور خود عبید بن ساریه پرسید که آذربایجان چیست؟ عبید در جواب گفت اینجا از قدیم کشور ترکان بود». در این مورد دکتر ضیاصدرالشرافی معتقد است که کلمه خزر با کوچر (کسی که کوچ میکند) بی ارتباط نیست. «بنا به نوشته هردوت ترکان در قرن هفتم و هشتم قبل از میلاد از شرق بطرف غرب مهاجرت کرده و به سکاهاى غرب پیوستند و طبقه حاکم آنها را تشکیل دادند. افراسیاب "آلپ ار تنگا" هم خاقان آنها بوده است (تورک میلى کولتور و صفحه ۲۰۴. ابراهیم قفس او غلو ۱۹۸۴)».

دانلوپ به نقل از بلاذری به عنوان منابع موثق اولیه (متوفی ۸۹۲ میلادی)، می نویسد؛ «قباد (۴۸۸-۵۳۱) یکی از سرداران خود را به پیکار خزران فرستاد که در آن هنگام جووزان (گرجستان) و اران (آلبانها) را در جنوب کوهستان قفقاز تصرف کرده بودند... یعقوبی نقل می کند. خزران بر همه شهرهای ارمنستان دست یافتند. پادشاهی داشتند که «خاقان» گفته می شد. او را جانشینی بود که y-z-i-d b-lash {یزید بلاش؟} می خواندندش و بر اران، جووزان بسفرجان و سیسجان حکومت می کرد. این استان را ارمنستان چهارم می گفتند که قباد پادشاه ایران آن را فتح کرد و تا باب اللان (در بند آلان) صدفرسخ- که سیصدوشصت شهر داشت به انوشیروان تعلق یافت. پادشاه ایران بر باب الابواب (در بند) طبرسران و بلنجر دست یافت و شهر قالیقلا و شهرهای بسیار دیگری ساخت و مردمی از پارس را در آنها جای داد. سپس خزران بر آنچه پارسیان از دست آنها گرفته بودند دست یافتند. چندی در تصرف آنها ماند تا آنکه رومیان بر خزران غالب شدند و بر ارمنستان چهارم پادشاهی نصب کردند که «موریان» گفته میشد». در ضمن در توضیح شماره (۸۵) می نویسد که به گفته بلاذری و ابن خردادبه، اران، جووزان و سیسجان در سرزمین خزر قرار دارد. همچنین در صفحات قبل به جنگ ترکان و کیخسرو اشاره می کند که

ما از طبری در ابتدا نقل کردیم.

طبری می گوید «انوشیروان شاهنشاهی خود را به چهار ایالت یا ساتراپ نشین بزرگ تقسیم کرد که یکی از آنها آذربایجان و نواحی اطراف آن سرزمین خزرها بود... وی مردم بنجر، بلنجر و اقوام دیگر را- که شاید خزرها باشند که به ارمنستان حمله کرده بودند شکست داد و ۱۰۰۰۰ نفر از بازماندگان آنان را مجبور به اقامت در آذربایجان کرد».

رحیم رئیس نیا به نقل از تجارب الامم ترجمه ابوالقاسم امامی و تاریخ سیاسی ساسانیان ص ۷۸۰ و یادداشت های انوشیروان ص ۱۹-۱۶ می نویسد: «ترکان (خزر) که در شمال باشند، از تنگدستی که بدانان روی آورده بود برای ما نوشتند و گفتند که اگر به آنان چیزی ندهیم، ناگزیر با ما از در جنگ درآیند و از ما چند چیز خواستند: یکی اینکه آنان را از سپاهیان خویش کنیم و برای آنان وظیفه ای مقرر داریم که بدان زندگی کنند، دیگر این که از خاک گنجه و بلنجر و آن سامان زمین هایی به ایشان دهیم که از آن روزی خورند... در سی هفتمین سال شهریاری ما (یعنی سال ۵۶۷ میلادی) و چهارده قوم از ترکان خزر که هرکدام را شاهی بود به من نامه نوشتند، در آن تنگدستی که بدیشان روی آورده، و نیز از بهره ای که از بندگی ما داشتند، سخن گفتند و از ما خواستند که روا داریم تا با یاران خود به چاکری نزد ما آیند و از ما فرمان برند و خواستند تا از آنچه پیش از شهریاری ما از ایشان سرزده چشم پوشیم و آنان را با بندگان دیگر خویش یکسان بدانیم و این که هرگاه آنان را به جنگ و جز آن فرمان دهیم چون یاران پاکدل از ما فرمان برند. پس در پذیرفتن ایشان چند سود یافتیم: یکی شکیبایی و دلیریشان، دیگر این که بیم داشتیم به انگیزه نیاز به سوی قیصر و پادشاهان دیگر روند و آنان بدیشان برما نیرومند گردند. در گذشته نیز قیصر برای نبرد با شاهان باج گذار ما اینان را به کمترین مزد به مزدوری گرفت و در آن جنگ به یاری همین ترکان پرشکوهی داشت. زیرا ترکان از خوشی های زندگی بهره ای ندارند و زندگانی سخت آنان را به سوی مرگ گستاخ کند. بدیشان نوشتیم، هر که را که به فرمان ما گردن نهد بپذیریم و آنچه داریم از کسی دریغ نکنیم و به مرزبان دربند در نامه ای فرمودم تا آنها را پیاپی به کشور اندرون کند. آنگاه به من نوشت که از ترکان ۵۰۰۰۰ تن با زنان و فرزندان و بستگان و از سرانشان ۳۰۰۰۰ تن با زنان و فرزندان و بستگان خود به نزد او آمده اند. چون گزارش به من رسید خوش داشتم که ایشان را به خود نزدیک کنم تا نیکی ها و نواخت های مرا ببینند و با سرداران من آشنا گردند. تا هرگاه با سرداری ایشان را به جنگی فرستیم دل از یکدیگر آسوده دارند. پس راهی آذربادگان شدم و چون در آنجا فرود آمدم بدیشان بار دادم. در آن هنگام ارمغانهای شگفتی از قیصر به من رسید و فرستاده خاقان بزرگ، فرستاده خداوند خوارزم، فرستاده شاه هند... و بسیاری فرستادگان دیگر و بیست و نه شاه در یک روز به نزد ما آمدند. و چون به آن پنجاه هزار تن از ترکان رسیدم فرمودم تا به صف شوند و بر اسب

نشستم تا از آنان سان ببینم، در آن روز، یاران من، و آنان که تازه به من پیوسته و به فرمان و بندگی من در آمده بودند، چندان بودند که در دشتی به درازای ده فرسنگ نمی گنجیدند. پس خدا را سپاس بسیار گفتم و فرمودم تا آن ترکان و خانواده هایشان به هفت دسته شوند و بر هرکدام یکی از ایشان مهتر گردانیدم و زمین هایی بدیشان اقطاع کردم و بر یاران ایشان جامه پوشاندم و روزی مقرر کردم و آب و زمین بدیشان دادم، برخی شان را با یکی از سرداران خویش در برجان و برخی را با سرداری در اران، و برخی شان را در آذربایگان جای دادم و ایشان را در مرزهایی که بدان نیاز بود، بهر کردم و به مرزبان سپردم. و تاکنون هر فرمائی که بدیشان دهیم و به شهر و مرزی فرستیم با پاکدلی بکوشند و ما را شاد کنند»

به غیر از اینکه ترکها از قدیم در این مناطق ساکن بودند یعنی غیر از آنهایی که پیش از ۴۰۰۰ قبل از میلادی پیوسته مهاجرت کرده بودند و هردوت نیز به مهاجرت آنها در قرن هشتم قبل از میلاد اشاره کرده است، مجدداً شاهد اسکان اجباری ۱۰۰۰۰ تن از ترکان توسط انوشیروان در آذربایجان و همچنین اسکان اختیاری ۵۰۰۰۰ نفر دیگر آنها به اضافه خانواده و بستگانشان باز توسط همان پادشاه در آذربایجان هستیم. باز دیدیم که انوشیروان برای قطع ارتباط ترکان شمال با جنوب و به هم زدن ترکیب ملی و ایجاد سد درمقابل پیشروی ترکان، پارسها را در دربند، طبرسران، بلنجر و بیلقان اسکان می دهد. این روایت در واقع سبب اشتباهات بعدی محققین شده که فکر بکنند زبان قدیمی آذربایجان فارسی بوده است. و همچنین منشأ تات ها که امروز در بعضی جاهای آذربایجان دیده می شود همین فارسهای اسکان داده شده توسط دولت ساسانی می باشد که ترکان بدلیل اینکه زبان آنها را نمی دانستند آنها را (فارسهای اسکان داده شده در آذربایجان) تات می گفتند (دربین ترکها تات به معنی بیگانه یا غریبه است). البته در این اواخر روشنفکران فارسی زبان سعی می کنند از بودن همین تات ها در آذربایجان به این نتیجه برسند که گویا اینها باقیمانده های زبان قدیم آذربایجان (آذری از نوع پهلوی آن!) هستند!!!

برمیگردیم به موضوع اصلی. علت نوشتن نمونه های فوق این بود که از ترکیب ملی منطقه در پروسه تاریخ آگاه شویم چرا که در صفحات بعد خواهیم دید که این ترکیب ملی تأثیرگذاری خزران و دیگر ترکان را در آذربایجان کمافی السابق آسانتر کرده است که خرمی ها نمونه بازر این ادعا هستند. لذا بدون شناخت امپراتوری ترک خزر که بخشی از هویت ملی آذربایجان را تشکیل می دهد شناخت درست خرمی ها ممکن نخواهد بود و به میزانی که بابک یا خرمی ها را در درون فرهنگ و باورهای آریائی محدود و جستجو کنیم ره بجائی غیر از تناقضات موجود نخواهیم برد که خرمی ها را زردشتی، مهری، مزدکی، مانوی، هواداران ابومسلم و یا مسلمان دوازده امامی و امثال اینها معرفی می کند. بنابراین اصل هم قبل از شروع به خرمی ها ابتدا نگاهی کوتاه به امپراتوری خزران از نظر سیاسی، مذهبی و فرهنگی

کرده سپس به خرمی ها پرداخته و با مقایسه خرمی ها با امپراتوری خزر و ساسانی، تشابه و همخوانی عقاید و سیاست خرمی ها با خزران و تضاد و تناقض خرمی ها با ساسانیان یا فرهنگ آریائی را نشان خواهد داد.  
ترکهای خزر:

پریسکوس (prescus) سفیر روم در دربار آتیلا در سال ۴۴۸ میلادی و زاخاریا (Zacharia Rhetor) در اواسط قرن ششم میلادی از خزرها به عنوان تابع و متحد هونها یاد می کنند... در اواسط قرن هفتم میلادی خزران با تابع کردن سابیرها، اویغورها، بلغارها و دیگر ترکان، امپراتوری خزر را تشکیل دادند که چهارصد سال حکومت کردند. دانتلوب و آرتورکسلر با استناد به کتاب فارسنامه بلخی می نویسند: «در شاهنشاهی خسرو انوشیروان سه تخت زرین وجود داشت که مخصوص بیزانس - چین و خزران بود که کس دیگر غیر از اینها نمی نشست». منظور از چین همان ترکستان ایستیمی خان است. فردوسی و نظامی نیز ترکستان را چین مینامند.

کنستانتین پروفیروژنیتوس (۹۵۹-۹۱۳) امپراتور بیزانس در کتاب خود می نویسد برای نامه هایی که به روم و پاپ فرستاده می شد تمبرهای به قیمت ۲ سولیدوس (سکه یونانی) و برای نامه هایی که به خاقان و خزر فرستاده میشد به قیمت ۳ سولیدوس تعیین کرده بودم. آرتامونوف می نویسد که این حمله خزران به عربها بود که کمک کرد تا بیزانس بتواند در مقابل اعراب مقاومت کند.

مطالب فوق بیانگر اهمیت امپراتوری خزر میباشد. ناگفته نماند که بعضی از تاریخ نویسان معتقد هستند که اگر امپراتوری خزر در مقابل مسلمانان تازه نفس که با شوق شهادت و ترویج اسلام هجوم گسترده ای را آغاز کرده بودند مقاومت نمی کرد تاریخ اروپا امروز به نوع دیگری میبود.

امپراتوری خزر از کوههای آلتای تا ماورای دریای سیاه وسعت داشته و از جنوب بعضاً تا «موصول و نزدیکی های دمشق» ادامه داشت. بعضی از تاریخ نویسان خراسان را نیز مرز خزر می دانند که فعلاً موضوع این مقاله نیست. در این نوشته سعی بر آن است که تأثیر خزران در فرهنگ و سیاست آذربایجان را روشن کنیم. به همین خاطر هم بحث ما فعلاً محدود به این منطقه و حضور خزران در آذربایجان و همسایگی آن خواهد بود.

در سال ۶۵۰ میلادی خزرها اعراب را شکست داده و تاگیلان تعقیب می کنند. در سال ۷۲۵ خزران در آذربایجان با اعراب وارد جنگ شدند و حارس ابن عمرو خزرها را شکست داده تا رود ارس به عقب راند... در سال ۷۲۸ خزرها دوباره وارد آذربایجان شده و اینبار نیز حارث ابن عمرو آنها را شکست می دهد... در سال ۷۳۰ خزران به رهبری پسر خاقان در ورثان جنوبی به عربها حمله و با جراح سردار عرب می جنگند. جراح قادر به ممانعت از پیشروی خزران نشده به اردبیل عقب نشینی میکند... بعدها خزرها در دامنه ساوالان با نیروی اعراب نبرد نموده،



جراح را کشته و زن و فرزندش را اسیر و شهراردبیل را فتح و از آذربایجان گذشته به دیار بکر و حوالی موصول پیشروی میکنند .

چنانچه مشاهده گردید تاحالا بارها حضور خزران در آذربایجان به شهادت تاریخ روشن می شود. دقت شود در سال ۶۵۰ میلادی خزرها عربها را از آذربایجان بیرون می کنند و تا گیلان پیشروی می کنند و در سال ۷۲۵ حارس ابن عمرو آنها را شکست داده تا رود ارس عقب می راند. این واقعه تاریخی و سند مربوط به آن اثبات می کند که خزرها ۶۵۰ تا ۷۲۵ در آذربایجان جنوبی بودند و اعراب آنها را تا رود ارس و نه حتی آنطرف رود بلکه تا رود ارس عقب می رانند. باتوجه به یکی بودن منشاء فرهنگی آذربایجانیها و خزرها که بعداً صحبت خواهیم کرد در این کشاکش و آمدن مکرر خزران به آذربایجان طبیعی هست که هر بار تعدادی از خزران در اینجا ماندگار شوند. چرا که بیلاقیهای آذربایجان به خصوص اراضی مرغوب مغان نظر ایلات مهاجر و مهاجم را جلب میکرد. و از طرفی همزبانی و هم فرهنگی اسکان خزرها در آذربایجان را آسانتر میساخت.

«سید ابن عمرو العرشی برای نجات مسلمانانی که در ورتان در محاصره خزران بودند از ایرانیان مسلط به زبان خزر استفاده کرده و آنها از داخل خزرها گذشته به محاصره شده گان خبر دادند که نیروهای کمکی در راه هست. با محاصره بجزوان، خزرها عقب نشسته و با نزدیک شدن سید از محاصره ورتان دست کشیده دوباره راهی اردبیل شدند.»

این ایرانیهایی که زبان خزری را بلد بودند کی ها بودند؟ اینها همان ترکان آذربایجان بودند که بدون هیچگونه مشکل می توانستند براحتی در منطقه مورد تصرف خزر رفت و آمد کنند. قبلاً اشاره کردیم که ترکها از هزاره های قبل از میلاد در آذربایجان ساکن بودند و در سالهای ۵۷۹-۵۳۱ انوشیروان ده هزار از خزران را به سکونت در آذربایجان مجبور کرد. در مرحله بعد مجدداً ۵۰،۰۰۰ با خانواده هایشان و ۳۰۰۰ دیگر از روئسایشان را در آذربایجان جای داد. و قبل از آن نیز بیاد داریم که خزرها تا گرگان پیش آمده و طلب خراجهایی را کرده بودند که قرار بود به آنها بدهند و داده نشده بود. تمامی اینها از حضور مکرر خزرها در آذربایجان خبر می دهد که بعداً خواهیم دید که این کشورگشائی خزران چه تأثیر عمیق سیاسی فرهنگی در آذربایجان شمالی و جنوبی گذاشته است. چرا که باورهای مذهبی، سیستم رهبری، دموکراسی و سیاست خارجی و حقوق زن در هر دوی اینها عین هم است. و از طرفی در همجواری نزدیک باهم هستند چرا که قرارگاه و یکی از دو پایتخت اصلی خزرها در داغستان امروز واقع است .

آرتورکسلر تحقیقات مفصلی درباره خزران و پذیرش کیش یهودیت از طرف آنها انجام داده است اما شوونیستهای فارس سعی می کنند که نوشته های وی را بی اعتبار نشان دهند. برای همین منظور توضیح کوتاهی از وی ضروری می نماید. آرتورکسلر اهل مجار تحقیقات وسیعی درباره ظهور، پذیرش یهودیت و افول

امپراتوری خزران انجام داده است. برای بررسی دقیق خزران تمامی منابع عربی-عبری، روسی، لاتین و ارمنی را بدقت مطالعه کرده و در عین حال تمام نوشته های محققین تا دوران خودش را بدقت بررسی نموده و در نتیجه این تحقیقات کتابی بنام **قبیله سیزدهم نوشته است که در سال ۱۹۸۲ توسط آقای جمشید ستاری به فارسی ترجمه شده است. کسلر منابع خود را به دو دسته تقسیم می کند. منابع دست اول یادداشتهای و نوشته های همزمان با امپراتوری خزران میباشد از جمله کتاب «دولت» نوشته کنستانتین پروفیروژینتوس در سال ۹۵۰ میلادی، یادداشتهای ابن فضلان سیاح عرب که در سال ۹۲۱ میلادی سفر خود را آغاز و مشاهدات خود را ثبت کرده و تاریخ طبری ۹۲۱- استخری ۹۳۲، مسعودی ۹۵۶- ابن حوقل ۹۷۷ و یاقوت ۱۱۷۹-۱۲۲۹- میباشند، منابع بعدی منابع روس، ارمنی و همچنین محققین معاصر از جمله توینبی Toyenbee بوری Bury - ورنادسکی Vernodski،**

بارون Baron، مکارتنی Macartney، پولیاک Poluk و غیره. مهمتر از همه شرقشناس بزرگ اریک کاهل Eric Kahle، که تحقیقات مفصلی درباره خزران داشته و شاگرد او (استاد دانشگاه کلمبیا دانلوپ Douglas Morton Dunlop) و ذکی ولدی توغان که یادداشتهای ابن فضلان را ترجمه کرده و غیره که مطالعه آنها را برای خوانندگان خود توصیه می کنم.

باورهای مذهبی خزران:

ابن فضلان در ۲۱ جون ۹۲۱ از بغداد حرکت و مشاهدات خود را ثبت کرده است. او به شامانیزم در بین خزران اشاره می کند و توضیح میدهد «در بین باشقیردها به درخت نیایش می کنند توسط مترجم از یک نفر پرسیدم که چرا به درخت پرستش می کنند. آن شخص جواب می دهد که از آن آفریده شده ام و به غیر او خدا نمیشناسم... در میان ایشان کسانی هستند که به وجود دوازده خدا معتقدند:

خدای زمستان، خدای تابستان، خدای باد، خدای درخت، خدای مردم، خدای چهارپایان، خدای آب، خدای باران، خدای شب، خدای روز، خدای مرگ، خدای زمین. خدایی که در آسمان است بزرگترین آنها میباشد و در عین حال با سایر خدایان متفق است و هریک از آنها از کار شریک خود رضایت دارد. تعالی الله بما یقول الظالمون علواً کبیراً. گروهی از ایشان را دیدم مار می پرستیدند، طایفه دیگر آنها ماهی و جمعی هم کراکی (بلدرچین) را پرستش می نمودند... اینها به خدا ایمان ندارند فقط بزرگان خود را ارباب می خوانند. وقتی یکی از ایشان بخواهد با رئیس خود در کاری مشورت کند می گوید ای خدا (یارب) در فلان کار چه کنم... همچنین زن هیچ چیز از بدن خود را از هیچ کسی نمی پوشاند... این مردم طهارت نمی گیرند، غسل جنابت و شست و شو نمی کنند...».

ابن فضلان در قرن دهم میلادی شامانیزم رایج در بین خزران را به شکل فوق بیان می کند. میرعلی سیداوف می نویسد: «شامانیزم قبل از هر چیز ریشه در افکار اجداد ترکمان دارد.» در جای دیگر می گوید: بین ترکهای قدیم اولنگن یعنی آفریننده

آسمان و خدای آسمان است. در بین یاقوتها شامان سفید یا خدای ماه، ارلیک (خدای زمین). چنار، کوه و نوعی ماهی و... را پرستش می کردند.

البته خزرها در رویارویی با دو ایدئولوژی توسعه طلب یعنی اسلام و مسیحیت که موجب درگیریها و تنشها نیز میشد سیاست ماهرانه ای اتخاذ کردند که فشار هر دو امپراتوری را در بین اتباع خود و در میان آندو تحلیل ببرند. چرا که در صورت پذیرش هر کدام از ادیان مذکور استقلال خود را از دست داده و تحت سیطره یکی از این دو در میآمدند. لذا برای حفظ استقلال خود یهودیت را پذیرفتند. چرا که از یک طرف دین یهود به عنوان دین آسمانی و صاحب کتاب مورد قبول هر دوی آنها یعنی اسلام و مسیحیت بود و از طرف دیگر خود دین یهودیت در حال افول بود و هیچ اقتداری نداشت تا استقلال امپراتوری خزر را به خطر اندازد. امروزه اکثریت یهودیان را بازماندگان خزرها تشکیل میدهند. یهودیت بعنوان دین دولتی قبول شد ولی اینها در واقع به اسم یهودی بودند چرا که رسوم آنها را عمل نمی کردند. مراسم سبت و ختنه در بین خزران موسوم نشد و ملت به دین سابق خود یعنی شامانیزم وفادار ماندند. به همین دلیل هم تاریخ نگاران وقتی از دین خزرها صحبت می کنند می نویسند که خاقان و اطرافیان او یهودی هستند. این تأکید صرفاً از اینجا نشأت میگیرد که یهودیت دین عمومی نشد و حتی باز تاریخ نگاران از قاضی های یهودی، مسلمان، مسیحی و کفار که به عقل حکم می کنند را نیز قید کرده اند. مسعودی می گوید: «در این شهر مردمانی از مسلمانان، نصاری و یهود و پیروان جهالت بسیار است. شاه و اطرافیان وی و قوم خزر بر کیش یهودند که شاه خزران به دوران هارون الرشید یهودی شد»... آنهايي را که مسعودی بعنوان معتقدین و پیروان جهالت یاد میکند همان شامانیست ها هستند که هیچکدام از این ادیان را نپذیرفتند. مسعودی ادامه میدهد: «در پایتخت خزران هفت قاضی هست. دوتا برای مسلمانان، دوتا برای یهودیها که به تورات حکم کنند، دوتا برای ناصریها که به انجیل حکم کنند و یک نفر برای سقالبه (اسلاوها) روس و سایر اهل جهالت که به عقل حکم کنند... و در سرزمین آنها تاجر و صنعتگران مسلمان و... و غیره زیاد است که به خاطر عدالت و امنیت خزریه از کشور خود به آنجا فرار کرده اند و برای خود مسجد هم ساخته اند». کسلر مینویسد که خزرها نسبت به ادیان دیگر در مقایسه با روم و امپراتوری اسلام بر خورد ملایم داشتند.

به این ترتیب شاهد دمکراسی و امنیت و عدالت در خزریه هستیم که امپراتوریهای همزمان آنها نداشته اند و به همین دلیل هم یهودیان و مسلمانان از کشورهای خود گریخته و به خزریه می آمدند. این دمکراسی و احترام به عقاید را در خرمی ها هم خواهیم دید.

سیستم دولتی خزرها:

منابع موجود حاکی از سیستم دوشاهی در بین خزران است که یکی را خاقان و دیگری را خاقان بیک می نامیدند. خاقان بودن ارثی نیست بلکه بنا به لیاقت شخص

انتخاب می شود و برای مدت معینی حاکمیت را در دست دارد که خود حکایت دیگری از دمکراسی در امپراتوری خزران میباشد. ابن فضلان مینویسد: «اما پادشاه خزران خاقان نام دارد فقط هرچهار ماه یک بار برای گردش بیرون می آید. او به نام خاقان بزرگ خوانده می شود و جانشین (خلیفه) او را «خاقان بیک» می نامند. این شخص فرماندهی سپاهیان و امور ایشان را به عهده دارد و امور کشور را اداره میکند و در جماعت ظاهر میشود و به جنگ می رود». و توضیح می دهد: «... مدت سلطنت ایشان (خاقان) چهل سال است و اگر یک روز از این مدت بگذرد نزدیکانش او را می کشند و می گویند: این شخص عقلش کم و رأیش متزلزل شده است». ابن فضلان در گزارش خود مقام خاقان و قدسیت آنرا چنین می نویسد:

«اما خاقان به خاندان معروفی اختصاص دارد و خاقان را در سرزمین خزر امر و نهی نیست و تنها مورد احترام قرار می گیرد و همه حتی فرمانروا هنگام ورود در برابرش به خاک افتند... چون خاقان بمیرد پس از دفن او هرکس به قبرش بگذرد باید پیاده شود و سجده کند و تاهنگامی که از قبرش دور نشده است سوار نشود. و نیز مردم آنجا در اطاعت پادشاه چنانند که گاهی اتفاق می افتد که شخصی محترم و بزرگ و صاحب منزلت واجب القتل می شود (و پادشاه نمی خواهد وی آشکارا کشته شود) به او فرمان میدهد که خود را بکشد، وی به خانه میرود و خود را می کشد. پیش از این گفتیم که خاقان بودن اختصاصی به خاندان و گروه معروفی دارد و از آنان تجاوز نمی کند و اینان برخی توانگر و برخی فقیر و بیچیزند و اگر از این فقیران یکی به خاقانی برسد بی آنکه به وضع او توجه کنند او را خاقان می دانند. چنان که راوی موثق به من نقل می کرد که وی جوانی را دید که در بازار نان می فروخت و می گفتند در صورت مرگ خاقان کسی جز او شایسته مقام خاقانی نیست، و این جوان مسلمان بود حال آنکه خاقان یهودی انتخاب شود.»

از این گزارش ابن فضلان استنباط می شود که اولاً خاقان بیشتر حالت روحانی و مقدسی دارد و شدیداً مورد احترام همه است و از طرفی باینکه ابن فضلان میگوید خاقان به خاندان معروفی اختصاص دارد ولی در ادامه گزارش می گوید که اینها می تواند از ثروتمندان یا فقیران باشند و حتی به نان فروشی که از طرف مردم نامزد خاقانی بعد از مرگ خاقان شده اشاره می کند، به روشنی بیان می کند که خاقان بودن در انحصار طبقه یا خانواده خاص نبوده و یا ارثی نیست بلکه از طرف مردم انتخاب می شود.

باز با اشاره به اینکه معمولاً خاقان یهودی است ولی این جوان نان فروش مسلمان میباشد دوباره دموکراسی و عدم امتیاز میان ادیان و عقاید را آشکار می سازد. البته چون ابن فضلان آشنا به این دمکراسی نیست و تاحال اداره جامعه به این شیوه ندیده است بدیده حیرت به آن نگریسته و مردم را به بی شعوری و نادانی متهم میکند و ادامه می دهد:

«این مردم زندگی صحرائی دارند و در رنج و مشقت به سر میبرند. در عین حال

مانند الاغ گمراهند، به خدا ایمان ندارند و فاقد عقل و شعورند و هیچ چیز را نمیپرستند. فقط بزرگان خود را ارباب می خوانند. وقتی یکی از ایشان بخواهد با رئیس خود درکاری مشورت کند می گوید «ای خدا (یارب) در فلان کار... چه کنم» ایشان درکار خویش با یکدیگر مشورت می کنند اما وقتی در امری اتفاق نمودند و روی آن تصمیم گرفتند یکی از پست ترین و فرمایه ترین آنان از میانشان برخاسته قرارشان را برهم میزند» .

بدیهی است که این فضلان با دیدگاه طبقاتی منسوب به اشرافیت غیراشراف و فقیران را پست و فرومایه خطاب می کند. چرا که در خلافت عباسی امورات دولتی، اداری، سیاسی، اقتصادی معمولاً در انحصار اشراف بود و این اولین باری بود که این فضلان اشتراک طبقه فقیر و نادار را در شوراها میبیند و از اعتراض یک نماینده فقیر (بدیده وی پست و فرومایه) به شدت عصبی می شود. از مطلب فوق نیز مشخص می شود که در خزران دولتمداری و امورات سیاسی در انحصار طبقه خاصی نیست بلکه از طریق شورا که نمایندگان تمام طبقات در آن حضور دارند تعیین می شود.

جایگاه زن در خزران:

از دیرباز زن در بین ترکان مقام والائی داشته است. شاهان زن، خدایان زن، شرکت فعال زن در امورات سیاسی و اجتماعی و غیره همگی گویای موقعیت اجتماعی زن در بین ترکان می باشد. «فضل ابن سهل وزیر مأمون (۸۱۳-۸۳۳) از زبان سفیر خزر داستانی را تعریف می کند که در زمان قحطی، خاتون - خواهر شاه خزر- با راهنمایی حکیمانه خود سبب شد که خزرها به زودی از این بلا نجات یابند. در گزارش دیگری خزرها ابتدا به شاه زیردست که ظاهراً برادر خاتون است روی می آورند و سپس به آستانه شاه برتر مراجعه می کنند... در آنها (منابع اسلامی) به نقش مهم زنان در جریان امور اشاره ای نشده حال آنکه این امر در میان مردم ترک و یقیناً در مورد زنان برجسته کاملاً طبیعی است. در این داستان ظاهراً خاتون بعد از دخالت در امور سیاسی به سلطنت منصوب می شود» .

در جای دیگر دانلوپ به نقل از مارکوارت به آزادی جنسی زنان نیز اشاره می کند که در بین ترکان چندشوهری مرسوم بود، این فضلان نیز از برابری زنان با مردان ابراز ناراحتی می کند. وقتی صحبت از چندشوهری زنان می رود این در واقع با فرهنگ آریایی و عربی که در آنها مردان کارگزار و مالک برزن هستند در تضاد بوده است و در میان ترکان کسی برزن مالک نیست بلکه این زن است که چندشوهر انتخاب می کند. بعداً خواهیم دید که این رسم به نوعی در خرمی ها هم دیده می شود که انتخاب در روابط جنسی به زن بستگی دارد.

باز مشاهده میشود که از نظر حقوق اجتماعی خزرها نسبت به همسایگان خود چه روم شرقی و چه اسلام کاملاً متمایز هستند آزادیهای دینی، جنسی و حقوق برابر زن و نیز اشتراک تمام طبقات در اداره امور کشور موجب می شود که سالها بعد از

زوال خزرها نیز زبانزد محققین باشد.

روزنتال در دایرة المعارف یهود می گوید: «خزرها از همه امتیازات ملل متحد بهره مند بودند، حکومتی به شدت قانونمند و مسامحه کار، تجارتی در اوج درخشندگی و ارتشی سازمان یافته و ثابت داشتند. زمانی که در اروپای غربی جهل، خرافات و آشفتگی حکومت میراند، پادشاهی خزران میتوانست به حکومت عادلانه و گشاده نگر خود ببالد» .

موقعیت بین المللی:

بغیر از مطالب فوق اهمیت امپراتوری خزر و تأثیر آن در ملل و کشورهای همسایه جدی و عمیق بود. تأثیر خزرها در همسایگان شمالی به تشکیل دولت روس منجر شد و به همین دلیل روسها نیز شاه خود را خاقان میگفتند. همچنین تأثیر خزرها در امپراتوری بیزانس بقدری شدید بود که براحتی میتوانستند امپراتور را عوض کنند. «اگر سند کمبریج قابل اعتماد باشد، در این دوران خزرها موفقیت های نظامی برجسته ای بخصوص در مقابل بیزانس کسب کرده بودند... چنین مینماید که روسها در دورانی بسیار قدیم، لاقلاً از جهت فرهنگی زیر نفوذ خزرها قرار داشته اند. در منابع عربی از خاقان روس نام رفته است و در گزارش سفیر بیزانس نزد امپراتور عرب در سال ۸۳۹ به زبان لاتین- نیز این لقب دیده می شود. همان گونه که مارکواریت فکر میکرد، احتمالاً لقب خاقان از خزرها اقتباس شده بود. علاوه براین، شاه روس در زمان ابن فضلان ۹۲۲ میلادی مانند خاقان خزران، نایبی (خلیفه) داشت که سپاه را اداره میکرد، با دشمنان به جنگ می پرداخت و نماینده شاه در برابر رعایای وی بود. اگر گفته شود که خاقان میتوانست در عمل امپراتوری روم را به حاکمی جدید بسپارد، مبالغه نیست».

باتوجه به مطالب فوق و تأثیرات خزران بر بیزانس در غرب و روس ها در شمال که بنا به تائید منابع عمیق بود آیا اینها در جنوب به همزیاتان و هم تباران خود هیچ تأثیری نگذاشته اند؟ ویا درحالی که میدانیم بارها در جنوب شرقی تا گرگان پیش رفته اند و آذربایجان بارها تحت حاکمیت آنها بوده تا موصول و نزدیکیهای دمشق جولان کرده اند و بازهم قبل از آنها از همین خزران بیش از ۶۰ هزار نفر با خانواده و اطرافیان خود توسط انوشیروان در آذربایجان جای داده شده اند آیا هیچ اثری از خود در این نواحی نگذاشته اند؟ البته آقای رحیم رئیس نیا مینویسد که خزرها در ترکیب ملی آذربایجان دخیل بوده اند آری خزرها هم از نظر سیاسی هم از نظر فرهنگی به ساکنین همزبان خود در آذربایجان مؤثر بودند آنهم به مراتب بیشتر از ساسانیان و اعراب. این زمانی روشن خواهد شد که حرکت خرمی ها را از نظر ماهوی با امپراتوری خزر و ساسانی مقایسه کنیم تا تضادها و تشابهات مشخص شوند.

خرمی ها و استیلای عرب:

درباره خرمی ها معلومات کم و متناقض است ولی چیزی که قطعاً مشخص هست

خرمی ها ۲۲ سال درمقابل استیلای اعراب مقاومت کرده و ضربات مهلکی به خلفای عباسی وارد کرده، تا جایی که کم مانده بود دستگاه خلافت سرنگون شود. «اعراب بعد از شکست نیروهای ایران در نهاوند به تاریخ ۶۴۲ نیروهای خود را به دو قسمت کردند یکی به طرف ری و دیگری به طرف آذربایجان از راه قزوین، زنجان و ابهر گذشته واردبیل را اشغال کردند... به نوشته یاقوت و دیگر تاریخ نگاران تقریباً بزودی بعد از این اشغال عصیانهایی شروع شد. چنین بنظر می آید که تقریباً به مدت یک نسل طول کشید تا در اردبیل تعداد قابل ملاحظه ای اسلام پذیرفته و مسجدی ساخته باشند... هیچ سند مشخصی وجود ندارد که حرکت نیروهای اعراب به دیگر نقاط آذربایجان را تائید کند. بنا به بعضی از منابع یک اردوی کوچی به اطراف دریاچه ارومیه فرستاده شده است... ولی کاملاً مشخص است به دلیل دوری، سختی راه، کمی نیروها، نبود شهرهای بزرگ و مسئله ایتیکی، نفوذ اعراب چه از نظر منطقه ای و چه از نظر مذهبی درحد خیلی کم بوده است. بعبارتی اعراب نوک پا به آذربایجان سرزدند و در نتیجه فتوحات آنها در آذربایجان خیلی کم بوده است. و به همین مناسبت هم نفوذ دینی آنها محدود بود. یکی از دلایل که اسلام نتوانست در آذربایجان نفوذ کند اختلاف زبانی بود و عربی را کسی در آنجا نمی دانست. یاقوت می گوید: به زبانی که اینها صحبت می کنند آذری می گویند و هیچکس غیر از خودشان نمی فهمد».

اولاً به محض اشغال آذربایجان عصیانها شروع می شود. دوماً نیروهای عرب غیر از اردبیل در جاهای دیگر آذربایجان وجود ندارند به غیر از گروه کوچکی در حوالی ارومیه، سوماً مشکل زبان مانع از نفوذ دین اسلام در بین مردم می شود. چهارم تجمع شهری هنوز کم هست. بر تمامی اینها یک عامل دیگر یعنی عنصر مقاومت در برابر استیلای عرب بخودی خود موجب می شود که حالت دفاعی درمقابل دین اسلام نیز تقویت شود و همانطور که رایت نیز می گوید نفوذ اعراب را به حداقل برساند. و از طرفی در صفحات قبل خواندیم که خزرها به کرات اعراب را شکست داده و از آذربایجان بیرون کرده اند. در اواسط قرن ۸ میلادی عربها را شکست داده و جراح را در دامنه سبلان کشته و تا دیاربکر و موصل پیشرفتند. احتمالاً همان عصیانهای محلی بود که پیروزی و غالبیت خزرها به اعراب را آسان میکرد و به دلیل مخالفت محلی بود که اعراب مجبور به ترک اردبیل میشوند. و از طرفی بودن خزرها در منطقه خود عصیانها را تشدید و تعمیق می کرد.. اینها گویای کل فتوحات اعراب در آذربایجان میباشد.

«خرمی ها را دو نفر رهبری می کردند، جاویدان و ابو عمران. درباره جاویدان طبری، جاویدان ابن سهل، مسعودی ابن شهرک و فهرست سوهراک مینویسد. درباره زادگاه بابک هم روایات گوناگون هست و میمند، بلال آباد، بڈ و حوالی خداآفرین نوشته اند. همچنین پدر او را عبدالله، حسن و غیره گفته اند. بعضی ها از جمله فهرست او را زنازاده می داند... جاویدان هنگام برگشت از زنجان در منزل

بابک مهمان میشود و از لیاقت و هوش بابک خوشش آمده او را باخود به بئذ میبرد. درگیری دربین رهبران خرمی ها (جاویدان و ابو عمران) موجب مرگ ابو عمران شده و جاویدان نیز جراحات سنگین برداشته که بعد از سه روز میمیرد. زن جاویدان (کلدانیه) به خرمی ها میگوید که جاویدان دیروز گفت که من امشب خواهم مرد و روح من در بابک زنده خواهد شد. من میخواهم که او خرمی ها را رهبری کند... زن جاویدان دستور می دهد یک گاو قربانی کنند و پوست گاو را بر زمین باز میکنند. در آن طرف پوست شراب و نان گذاشته بودند آنوقت او (کلدانیه) همه را به نام صدا کرد، هرکس بنوبت از روی پوست گاو گذشته، نان را بریده و در شراب کرده میخوردند و مرتب تکرار میکردند. من به روح بابک ایمان دارم، همانطور که به روح جاویدان ایمان دارم و دست بابک را برای اعلان تابعیت خود میبوسیدند. در این مدت (کلدانیه) یک صندلی گذاشته و در کنار بابک نشسته بود. بعد از نوشیدن سه جرعه از شراب یک شاخه ریحان به علامت پیشنهاد ازدواج به بابک داد. همه خرمی ها از این ازدواج ابراز رضایت کردند. طبری و مسعودی مینویسند که این سال ۲۰۱ هجری (۸۱۶ میلادی) اتفاق افتاد». داخل پرانتز از ماست.

چیزی که در مطلب فوق جلب توجه می کند یکی رهبریت خرمی ها که دوتا رهبر دارند و مطابقت می کند با سنت دو شاهی خزران. و دیگری نقش سیاسی زن در خرمی هاست. یعنی کلدانیه با هوشیاری و کارآمدی خود خرمی ها را از بحران سیاسی و بحران رهبری نجات داده و می تواند با اقناع خرمی ها در پذیرش رهبری بابک نقش کلیدی در ادامه مبارزات خرمی ها ایفا کند. این نقش سیاسی کلدانیه ما را به یاد خاتون خزر که با هوشیاری خود خزرها را از بحران نجات داده بود می اندازد. که هر دو از وجود حقوق زن در این دو جامعه مشابه حکایت دارد.

ادامه می دهیم:

«مسعودی تنها کسی است می گوید که بابک یک بار اسلام آورده و اسم حسن را برای خودش انتخاب کرد. به غیر از مسعودی تمامی منابع مینویسند که بابک نسبت به استیلای عرب و اسلام تنفر داشته و تلاش برای احیای فرهنگ قدیم ایرانی داشت. آنها میگویند که او نام قدیم فارسی یعنی پاپک را انتخاب کرده و به تظاهر روح الهی در انسان (حلول)، انتقال روح انسان در انسان دیگر (تناسخ) و در نهایت به ظهور و یا بازگشت امام (رجعت) معتقد بود... او مورد حمایت وسیع مردم قرار گرفت. منابع نشان میدهند که بدون هیچگونه مخالفتی بر تمام آذربایجان حکومت می کرد. محمدابن البعثی حاکم تبریز و شاهی به وی پیوسته متحد شدند. بعدها مراغه و زنجان را هم گرفته راههای جنوبی را مسدود کردند تا نیروهای عرب نتوانند به آنها هجوم کنند... ساسانی ها منظورشان از حلول روح الهی (فره ایزدی) بود... ولی در خرمینان این مشخص نیست که منظور انتقال روح انسان به انسان است یا روح الهی در انسان... خرمی های هیچکدام از ادیان را ممنوع یا رد نمی کردند. به نظر آنها تمام ادیان درست هستند. کافی هست که عمل خوب را پاداش و عمل بد را



مجازات کنند... خرمی ها به طور سمبولیک به دو روح، یعنی روشنائی و تاریکی اعتقاد داشتند. آنها شراب خوری را خیلی دوست داشتند ولی در عین حال به خلوص، درستی و تفکیک بین صحیح و ناصحیح خیلی دقت میکردند. روابط جنسی با شرط رضایت و خواست زنان آزاد بود. آنها طرفدار تمامی لذات طبیعی و خوشی هستند. لذت جستن از هر چیزی به شرطی که به کسی ضرر نرساند مجاز است. این بینش ممکن است کیفیت اخلاقی بالا و یا مضر و خطرناک باشد. نبود محدودیت جنسی و شراب خوری خرمی ها به مثابه سلاحی برای سرکوب آنها از طرف دشمنانشان استفاده میشد...» .

روایات مختلف در رابطه با باورهای مذهبی بابک  
معلومات موجود در رابطه با مذهب بابک کم و اما خیلی مغشوش است. برای مثال نمونه هایی ذکر می شود:

«در کتاب سبلان، بابک، مشکین که اخیراً چاپ شده است بابک را قهرمان مشکین و عقاید منطقه را زرتشتی، مانوی، مزدکی و دوباره زرتشتی نوشته و نویسنده توضیح میدهد که در زمان خرمی ها به مزدک و زردتشت باور داشتند» .  
اقبال آشتیانی در کتاب تاریخ باستان (تاریخ مفصل ایران) مینویسد بابک با ادعای خدایی برای زنده کردن دین مزدک قیام کرد .

دکتر عبدالحسین زرین کوب روایات مختلف را چنین جمع بندی می کند:  
«مقدسی: از ریختن خون جز در هنگامی که علم طغیان برافرازند خودداری میکنند. به پاکیزگی بسیار مقیدند. با نرمی و نکوکاری با مردم دیگر درمیآمیزند و اشتراک زنان را با رضایت خود آنها جایز میدانند. ابن ندیم خرمیه را از اتباع مزدک می داند... زنان و خانواده مشترک است... پی کشتن و آزار کسی بر نمی آیند و سپس درباره بابک می گوید او جنگ و غارت و کشتار را در میان آنها رواج داد و پیش از آن خرمدینان به این چیزها آشنا نبودند. خواجه نظام الملک گوید: اما قاعده مذهب ایشان آن است که رنج از تن خویش برداشته و ترک شریعت گفته چون نماز و روزه و حج و ذکات و حلال داشتن خمر و مال و زن مردمان و هرچه فریضه است از آن دور بوده اند. بلعمی می نویسد: مردمان جوان و دهقانان و خداوند نعمت که ایشان را از علم نصیب نبود و مسلمانی اندر دل ایشان تنگ بود شرع اسلام و روزه و حج و قربانی و غسل جنابت برایشان گران بود... چون اینهمه در مذهب بابک آسان یافتند او را اجابت کردند و تبع او بسیار شد. ابن اثیر میگوید که ایشان از فروغ مجوسند و مردانشان مادر و خواهر و دختر را به نکاح خویش درمیآوردند و آنان را به همین جهت خرمی می گویند و به آئین تناسخ معتقدند و می گویند که روح از حیوان به غیر حیوان نقل می کند. و ازدوباره از خواجه نظام الملک نقل می کند که ابتدای سخن ایشان آن باشد که برکشتن ابومسلم صاحب دولت دریغ خورده و به کشده او لعنت کنند و صلوات دهند بر مهدی فیروز و بر هارون پسر فاطمه دختر ابومسلم... و دینوری در باب نسب بابک ذکر میکند. مردم در نسب و آئین او

اختلاف کرده اند. آنچه نزد ما درست به نظر می‌آید که او از فرزندان مطهرین فاطمه بنت ابومسلم است و فاطمیه که از فرق خرمیه هستند به همین فاطمه دختر بومسلم منسوبند نه فاطمه دختر پیغمبر صلوات الله علیهما» .

جالب است که خواجه نظام الملک یک بار نماز و حج و روزه را از آنها دور و بار دیگر آنها را هوادار ابومسلم خراسانی که بر مهدی فیروز گرد آمده اند ذکر می‌کند!! در نهایت دکتر زرین کوب نظر خود را مینویسد: «بدین گونه بود که بابک در سال ۲۰۰ هجری به نام آئین خرمدینان و برای ادامه نهضت جاویدان مزدکی برخاست» . دکتر حسین فیض الهی میگوید که اسم اصلی بابک حسن و خودش نیز مسلمان شیعه بود.

ادوین رایت Edwin M. Wright می‌نویسد: «هیچ منبع و سند شناخته شده ای دال بر وجود شخص یا مروج ادیان مانی و مزدکی در شمال ایران در اواسط قرن نهم میلادی وجود ندارد» .

فوقاً ادیان مختلفی به بابک نسبت داده شده است، مانوی، مزدکی، زرتشتی و مسلمان شیعه، ولی معلوم نیست که چرا بجای بابک مانوی، بابک مزدکی، بابک زرتشتی و بابک مسلمان شیعه بابک خرمدین نوشته اند؟ آیا خرمی یا خرمدین معنی کدامیک از اینهاست؟ قدر مسلم این است که خرمی یا خرمدین به معنی هیچیک از ادیان فوق نیست چرا که اگر باورهای بابک به یکی از این ادیان محدود و محصور میشد دیگر نیازی به اختراع صفت دیگری برای وی نبود بلکه به همان دین خطاب می‌کردند و جالب این است که فقط در خرمی یا خرمدین همه نویسندگان مشترکند و در صفحات بعد توضیح داده خواهد شد که خرم چیست و چرا خرمی گفته اند. ولی در مجموع به اغتشاش ذهنی فوق اینطور میتوان پاسخ داد که علت این تناقضات نظری جستجوی شخصیت و ماهیت فکری بابک و یا خرمدینان در فرهنگ و عقاید منسوب به ایران هست. چرا که بابک و هواخواهان او از نظر عقیدتی و سیاسی به هیچیک از عقاید فوق نمی‌گنجد و همانطور که در ابتدا گفتیم برای شناخت بابک ابتدا باید خزران را شناخت.

اسم بابک:

در صفحات قبل خواندیم که او اسم پاپک نام قدیم فارسی را انتخاب کرد تا فرهنگ قدیم ایرانرا احیا نماید. البته آنهایی که این ادعا را میکنند نگفته اند که اسم اصلی وی چه بود تا از مشکلات مآهم کاسته شود. صرفاً به خاطر این ادعا ضرورت دارد که درباره نام بابک و اصل و منشأ آن توضیحی داده شود. برخلاف ادعاهای شعوبیه چه قدیم یا جدید و چه مذهبی یا غیرمذهبی آن اسم بابک هیچ ربطی به پاپک یا پاپکان ندارد و اسم ایرانی (آریائی) هم نیست. بلکه دراصل اسم ترکی و بای بَک BAY-BÖK هست که به مرور زمان در ترکی آذربایجانی ساده تر شده و بابک گفته میشود. این اسم امروز هم مانند شکل قدیمی خود دربین ترکهای آلتای و توا و غیره وجود دارد و بای بَک نوشته و خوانده میشود. بای بَک BAY-BÖK نه تنها

اسمش آریائی نیست بلکه رسمش هم نفی رسوم آریائی و عین رسوم ترکان می باشد.

فرهنگ آریائی و بابک

برای آنهایی که بای بک BAY-BÖK را پاپک PAPAک کرده و ادعا میکنند که او می خواست فرهنگ آریائی و امپراتوری ساسانی را احیا کند اثبات خواهیم کرد که فرهنگ، اعتقادات مذهبی، سیاسی، حقوقی و دولتمداری بابک نه تنها احیای فرهنگ و دولت آریائی نبود بلکه عصیانی برضد این فرهنگ و آئین و دودمان آریایی ساسانی بود.

باید متذکر شد که در فرهنگ آریائی حکومت، ارگانهای سیاسی واداری ارثی است و در انحصار طبقه اشراف قرار دارد. فرهنگ آریایی به اصالت نژاد و خون معتقد است و صرفاً به همین منظور یعنی حفظ اصالت خونی و برتری طبقاتی بود که سلطنت ارثی و مخصوص خاندان و دودمان کیانی است. و باز به همین خاطر است که تاریخ نویسان ایران دوران هخامنشی و ساسانی را دوران اصیل حکومت ایرانی (آریایی) دانسته و نفرت خود را به ترک و تازی که خون آریایی را آلوده و حکومت را از خانواده کیانی سلب کرده اند، آشکارا اظهار میدارند. بخاطر همین طرزتفکر بود که شاهان هخامنشی و ساسانی ختودت می کردند. یعنی برای حفظ اصالت، پاکیزگی و برتری خونی بود که شاهان با مادر، خواهر و دختر خود ازدواج می کردند که خون شاهان آلوده نشود و خون پدری و نسل کیانی حفظ گردد. دکتر محمد رضا افتخارزاده درباره آئین اوستائی ایران تحقیقات مفصل کرده میگوید که دکتر پورداد اوستاشناس مشهور ایران وندیداد (قوانین شرعی زرتشتیان) را ترجمه کرده که متأسفانه تابه امروز شوونیست های فارس برای حفظ آبروی خود مانع از چاپ این نوشته ها شده اند. وی میگوید که شاگرد پورداد بود بهرام فره وشی در یکی از کتابهایش اشاره میکند که در آینده نزدیک آنها را منتشر خواهد کرد ولی در نوشته بعدی خود میگوید که متأسفانه ترجمه های استاد پورداد مفقود شده اند. ولی از قرار معلوم بخشی از این ترجمه ها بعداً چاپ شده که آقای افتخارزاده از آنها استفاده کرده است. او مینویسد که در بین آریائی ها سلطنت، روحانیت و دیگر مقامهای سیاسی و قضائی نیز موروثی بود. «هدف حفظ اصالت خون، نژاد و دودمان و امتیازات سیاسی اقتصادی و اجتماعی آن بود و اصولاً ازدواجهای همخون به همین دلیل بود. اشرافیت و روحانیت ایرانی رعایا را پلید و ناپاک میدانستند.» وی ادامه می دهد: «رعایا ذات فروتر هستند. هرگاه فروتران قوم که فاقد اشرافیت فطری و فکری و خونی و نژادادی هستند پا به عرصه رهبری این قوم گذارند زمینه یورش اهریمن فراهم است و روزگار اهریمنی آغاز میشود و سیه روزی ایران فرامیرسد. این ذات برتر است که باید حاکم باشد و ذات برتر این قوم- یعنی حاکمیت اشرافیت فطری- فکری- خونی و نژادی که قرارگاه فره ایرانی و کیانی است.» . دکتر افتخارزاده با اشاره به وندیداد و گزارشات کتزیاس مورخ یونانی مینویسد:

«در سراسر دوران بلند دینی و تاریخی باتوجه به انگیزه حفظ طهارت خون و اصالت نژاد و نسل و انتقال قدرت و ثروت در خانواده و خاندان و قبیله اشرافیت و روحانیت و حاکمیت سیاسی و اقتصادی اجتماعی ایران باستان سنت ختودت را به جای می آوردند... در گزارش کنزیاس آمده است که درمیان مادها و پارسها رسم براین بود که پسر یا دختر و یا داماد قانوناً به پادشاهی میرسید. از این رو شاهان غالباً با خواهران خود ختودت می کردند. کوروش دوم با مادرش دختر آستیاک آخرین پادشاه ماد ختودت کرد. کمبوجیه با خواهرش آتوسا، داریوش دوم با دو دخترش آتوسا و آمسترتیدا ختودت کرد. اردشیر دوم با دخت خویش و اردشیر سوم با مادرش ختودت به جای آورد. در دوران ساسانی شاپور اول با دخترش آذرناهد، بهرام با دخترش دختک، دختر شاپور اول با برادرش نرسی، قباد ساسانی با دختر یا خواهرش سامبیکه... ختودت کردند».

چنین بنظر میرسد که صاحبین فرهنگ فوق که خود را از نسل کیانی، اصیل، خالص، پاک، برتر و رعایا را پست و فروتن و اهریمنی میدانند، در گزار تاریخ چنان بیچاره و درمانده شدند که تمام ابهت و شکوه و جلال آریایی خود را از رعیتی که به باور خودشان ناخالص، ناپاک، پست و فروتر است گدائی میکنند!! یعنی بابک یک رعیت و روستائی ساده است نه شاهزاده هست و نه از اشراف بلکه از پدری روغن فروش نبطی(سامی) و از مادری کنیز متولد شده و از دیدگاه آریای او از خون خالص و برتر نیست. از نژاد کیانی نیست، از دودمان برتر و تبار والا نیست بلکه یک رعیت است که معنی آن در فرهنگ آریایی یعنی پست و فروتر است.

باز از دیدگاه آریایی اگر این رعیت (پست و فروتر) به حکومت برسد دوران اهریمنی فرارسیده و سیاهی ایران را خواهد گرفت. حالا این تناقض را چگونه توجیه کنیم؟ پس چطور این رعیت میخواست آن عظمت فرهنگی را احیا کند؟ آیا غیر از این است که قیام بابک عصبانی برضد قوانین و سنت آریانیست؟

درواقع اگر صادقانه و بدون تعصب قضاوت کنیم حرکت خرمی ها ماهیتاً نه تنها هیچ وجه مشترک با فرهنگ آریایی ندارد که امپراتوری ساسانی را برپا کند بلکه بامعیارهای آنروز و امروز درواقع قیامی برضد آداب و رسوم ابتدائی و غیر انسانی آریایی است.

از طرف دیگر با سنت ترکان کاملاً مطابقت میکند. در صفحات قبل از زبان ابن فضلان گفتیم که خاقان از روی لیاقت و کارائی شخص انتخاب میشود و بعضی از اینها ثروتمند و بعضی فقیرند و اگر فقیری به خاقانی انتخاب شود همه آنرا میپذیرند. یعنی خاقان (شاه) بودن ارثی نیست و به خون و طبقه خاص منحصر نمی باشد. ابن فضلان از یک نافرورش که او را برای خاقانی نامزد کرده بودند صحبت کرده که قبلاً آوردیم. همچنین ابن فضلان از اعتراض نماینده طبقه محروم جامعه به عنوان یکی از پست ترین آنها متعجب شده بود که تمام اینها بیانگر عدم انحصاری بودن امورات سیاسی در بین ترکان میباشد. لذا در سنت ترکان به حکومت رسیدن بابک نه تنها

هیچ مغایرت و معضل فرهنگی ندارد بلکه کاملاً طبیعی است. پس تا اینجا یکی از تضادهای ماهوی خرمی ها با آریانیها و تشابه آن با ترکان مشخص شد. رهبریت در خرمی ها:

خواندیم که خرمی ها را دو نفر رهبری می کردند (جاویدان و ابو عمران) که این خود الگوی سیستم دوشاهی ترکان هست. گفتیم که خزران دوتا پادشاه دارند یکی را خاقان و دیگر را خاقان بیک می گویند. خاقان یک شخصیت الهی است و خاقان بیک مطیع اوست. خاقان بیک به جنگ و امورات مملکت مشغول است و در هر کار با خاقان مصلحت میکند. در خرمی ها هم جاویدان همین حالت تقدس را دارد و ابو عمران به امورات نظامی مشغول هست. این نوع رهبری در بین آریایها سابقه نداشته و ندارد بلکه سیستم دوشاهی در بین خزران مرسوم بود و رسوم خرمدینان تحت تأثیر عمیق خزران قرار داشته است. همانطور که در صفحات قبل اشاره شد خزرها بارها و بارها در آذربایجان بوده و حتی اعراب را در دامنه کوه سبلان شکست داده و تا نزدیکیهای دمشق پیش رفته اند. خزرها در شمال نیز موجب تشکیل دولت دوشاهی روس شده که آنها هم به شاه خود خاقان میگفتند و خلیفه ای نیز داشت (خاقان بیک). تا حالا دو وجه مشترک خرمی ها با خزران و دو تضاد آنها با ساسانیان را به روشنی میبینیم وجه اختلاف سوم خرمی ها با ساسانیان موقعیت و حقوق زن است که باز وجه تشابه خرمیها با خزران است.

#### حقوق زن در خرمدینان

وجه مشترک دیگر خرمی ها با ترکان خزر حقوق زن و فعالیت اجتماعی و سیاسی زن میباشد. نقش کلیدی و سیاسی زن جاویدان (کلدانیه) در انتقال قدرت در حالیکه بر اثر درگیری بین رهبران (جاویدان و ابو عمران) خرمدینان با خطر انشعاب یا فروپاشی روبرو بودند بیانگر نقش فعال زن در میان خرمی هاست که با کارائی خود همچون خاتون خزر در شرایط تاریخی توانست وحدت خرم دین را حفظ کند. رهبری نظامی زن، انتخاب زن، آزادی جنسی زن، شرکت زن در شورای تصمیم گیری و... از مقام و منزلت والای زن در بین خرمدینان نظیر سایر ترکان حکایت میکند که در فرهنگ آریائی عکس آن صادق است.

#### زن در فرهنگ آریائی

در فرهنگ آریائی زن نه تنها حقوقی ندارد بلکه به درجه کالا تنزیل پیدا میکند. در کتاب آئین و فرهنگ ایران دکتر افتخارزاده مینویسد:  
«در جامعه بدوی ساکنان اصلی فلات ایران پیش از کوچ آریانیان زن نقش برجسته ای در عرض عقاید کلامی و در تکامل حیات اجتماعی داشته است. ساکنان بومی فلات ایران اصل در آفرینش و حیات را در مادینگی میدانستند و از این رو خدایان ماده را میپرستیدند. در نگاه آنان زن مظهر زاینده و زندگی بود و به نوعی تقدیس میشد و محترم بود. این نوع نگرش در اندیشه آریانیان راه نیافت. در اندیشه آریائی

اصالت با نرینگی بود... در دوران دینی زنان نوعی کالا بودند و بر آنها اصل مالکیت و انحصار مترتب بود... زن از طرف شوهرش به شخص دوم اجاره داده میشد و کرایه کننده به شرط اطلاع شوهر اصلی میتوانست وی را به شخص ثالثی اجاره دهد...» .

به باور زرتشتیان زن از جنس شیطان و پلید میباشد و او را نجس و پست می دانند و حتی از آفرینش او ابراز تأسف میکنند. دکتر افتخارزاده از وندیداد (قوانین شرعی زرتشت) قوانین ۹۷۲/۲، ۹۷۵ و ۱۲۶ نقل میکند: «اهورامزدا زنان را به نیکوکاران وا گذاشت اما زنان گریختند و به اهریمن روی آوردند... زنان زاده اهریمن و اهریمن منش هستند... اهورا به زن گفت، با آنکه پتیاره هستی و از جنس جهی دختر اهریمن میباشی تو را آفریدم و تو را یاری میکنم چون مرد از تو زاده میشود، باوجود این مرا آزار خواهی داد. اگر مخلوقی می یافتم که مرد از او زاده شود تو را نمی آفریدم...» .

باز هم در یشت ها (بخشی از اوستا) زن به طرز شرم آوری تحقیر میشود. همان نویسنده از یشت ها به اجرای مراسم ناهید اشاره کرده و مینویسد: «افراد بیمار و معلول و ناقص العضو و گر وگوریها حق ندارند از زور و نذر ناهید بنوشند و بخورند. یعنی هرتی ها، تب دارها، ناقص العقل ها، ساچی ها، کسویش ها، زن، کسی که گاته نمی سراید، پیس ها، کروکورها، کوتاه قدها، بی شعورها، ارها، غشی ها، قوزدارها که از پشت و یا جلو قوز دارند... دندان کج ها و درهم برهم ها نباید از نذر ناهید چیزی بخورند یا بنوشند» .

نویسنده در ادامه به دوران ساسانی نیز اشاره میکند : «در دوران دینی زنان نوع کالا بودند و بر آنان اصل حاکمیت و انحصار مترتب بود. براین اساس زنان احتکار میشدند، مبادله میگردیدند، به قرض داده میشدند، فروخته میشدند و به خارج از کشور صادر میگردیدند... مال و کالا و چارپای ماده و زن درکنار هم قرار گرفته اند. همه مسنول همه زایمان های مادگان دوپا و مادگان چارپا هستند. آن دوپا دختر است و آن چارپا سگ است.. می دانیم که در روزگار بلند ساسانی زنان مانند گندم و غلات و حبوبات و حیوانات اهلی احتکار میشدند...» .

همانطوریکه از منابع فوق پیداست زن در دوران ساسانی به مانند کالا و حیوان شمرده میشود و البته این طرز نگرش صرفاً به ساسانیان محدود و یا با آنان خاتمه پیدا نمیکند بلکه ۴۰۰ سال بعد از ساسانیان نیز زن به همان اندازه دوران ساسانی تحقیر میشود و این به نوبه خود بیانگر تداوم و عمق این بینش ارتجاعی در آریائیان میباشد. فردوسی شاعر محبوب و افتخار آریائیان زن را از سگ هم پست شمرده و خواهان تمیز کردن جهان از این موجود پلید میباشد!! فردوسی مینویسد:  
زن و ازدها هر دو در خاک به  
جهان پاک از این هر دو ناپاک به

زنان را ستائی سگان را ستای  
که یک سگ به از صد زن پارسای

پس پرده هرکه دختر بود  
اگر تاجدار است بد اختر بود  
چوزن زاددختر، دهیدش به گرگ  
که نامش ضعیف است و ننگش بزرگ

این ماهیت شاهنامه فردوسی است که مبلغ فرهنگ والای آریایی است و در بندبند اشعارش ترک و عرب را تحقیر و هویت والائی ایرانی را تبلیغ و تشریح میکند. البته فردوسی نماینده سمبلیک فرهنگ فارس و شاعر محبوب آنهاست و شاهنامه وی (در واقع ننگ نامه) که سرتاسر فحاشی به ملل دیگر و تحقیر انسان زن و تبلیغ نفرت میباشد هنوز هم از طرف فارسها تقدس میشود که آنها بیانگر حاکمیت طرز فکر ارتجاع آریایی در نسل امروز است. اما در ۱۲۰۰ سال قبل در قیام خرمدینان زن جایگاهی بسیار مقدس و حقوقی مساوی با مرد داشت.

با تمام این اوصاف آیا بازهم میتوان ادعا کرد که بابک میخواست امپراتوری ساسانی و فرهنگ ایرانی آریایی را برقرار کند؟  
مقایسه حقوق زن در بین خرمدینان و خزرها

با مقایسه جایگاه زن در بین خرمدینان و ساسانیان تضادهای فرهنگی خرمی ها با ساسانیان و فرهنگ آریایی آشکار شد. حال خرمی ها را با خزران مقایسه می کنیم. ابتدا جا دارد که به خدایان زن در باورهای ترکان شامانیست اشاره کرد. «آل آل» تانری و «اومای» تانری یعنی خداوند آل و خداوند اومای هر دو از خدایان زن میباشند. که خود نشانه بازر مقام زن در بین ترکان است. همچنین شاهان زن مانند تومروس آنا- که بروایت هرودوت کوروش را شکست داد و ناوارخاتون پادشاه قوتی ها از شاهان ترک هر دو زن هستند. گذشته از اینها داستان ده ده قورقود مرتباً از تیراندازی زنان و شمشیرزنی زنان، اسب سواری زنان، جنگ کردن زنان، شکار رفتن زنان، کشتی گیری دختران با پسران و دلآوری های زنان تعریف میکند که خود بیانگر شخصیت اجتماعی زن در بین ترکان میباشد.

در بین ترکان کسی مالک زن نیست بلکه این زن هست که میتواند چند شوهر انتخاب کند. دانلوپ به نقل از مارکوارت و زکی ولدی مینویسد: «چند شوهری زنان در بین ترکان امری طبیعی بنظر میرسد». نقش خاتون خزر در شرایط حساسی ویا اینکه ارباب رجوع قبل از شکایت به خاقان به خاتون خزر شکایت میبرند گویای مقام و منزلت زن در بین خزران میباشد. خاتون خزر نهایتاً به سلطنت میرسد و باز از دانلوپ نقل کردیم که در جوامع ترک زنان نقش فعال سیاسی داشتند. در بین خرمیها نیز نقش کلدانیه یادآور خاتون خزر میباشد که با تدابیر خود بر بحران سیاسی

موجود خاتمه داده و موجب وحدت خرمی ها گشت. فعالیت سیاسی اجتماعی زن، آزادی جنسی، نبود مالکیت بر زن و اصالت انتخاب زن از شاخصهای مشترک دیگر بین خرمی ها و خزرها میباشد. همانطور تاریخ از ترکان خاتون زن مقتدر ملکشاه سلجوقی و مادر ناصرالدین شاه نیز در دوران های بعد حکایت روشنی دارد.

باورهای مذهبی و آزادیهای مذهبی در خرمی ها خرمی ها به طور سمبولیک به دو روح اعتقاد دارند. روح سیاه و سفید یا روشنائی و تاریکی. آنها باور دارند که روح جاویدان به بابک منتقل شده است. همه چیز حلال است. حرام چیزی است که به دیگری زیان و ضرر برساند. شراب میخورند و از لذات طبیعت بنحو شایسته ای استفاده میکنند. به درست و نادرست و تمیز یا تمایز آنها خیلی دقت میکنند. به باور خرمی ها تمامی ادیان درست هستند به شرطی که عمل خوب را پاداش و عمل بد را مجازات کنند. تمامی ادیان و پیروان آنها در اجرای مراسم دینی خود آزاد هستند. هیچ دینی را رد و یا تحقیر نمیکنند و دمکراسی مذهبی حاکم است.

ساسانیان نیز به حلول و تناسخ معتقد بودند و به خاطر همین هم بعضی ها معتقد هستند که خرمدینان ادامه دهندگان سلسله ساسانی هستند. اما در باور ترکها قهرمان نیممیرد و تاظم هست مبارزه هست و روح قهرمان از جسمی به جسم دیگر منتقل و مبارزه را ادامه میدهد. در خرمی ها نیز این روح جاویدان هست به بابک منتقل میشود و این با نگرش ساسانیان متفاوت هست، چرا که ساسانیان به انتقال روح الهی (فره ایزدی) در جسم شاهان خود معتقد هستند، درحالی که در باور خرمی ها این روح انسان هست که به انسان دیگر منتقل می شود. استبداد مذهبی در ساسانیان

برعکس خرمی ها در دوران ساسانی استبداد خشن مذهبی حاکم بود. ممنوعیت ادیان، تحقیر ادیان و شکنجه و قتل عام طرفداران ادیان دیگر در دوران ساسانی به کرات رخ داده است.

ذکر نمونه هایی از آنها برای این مدعا ضروری است: «یزدگرد در سال ۴۵۶ هزاران مسیحی را در کرکوک قتل عام کرد... شاپور دوم در طول ۴۰ سال حکومت خود مسیحی ها را شکنجه کرد و ۱۶۰۰۰ تن از آنها را کشت... یزدگرد مراسم سبت یهودیان را ممنوع کرد... بهرام دوم پادشاه ساسانی یهودیان را شکنجه کرد... اردشیر بابکان یهودیان را آزار داد... انوشیروان، شاهپور، اردشیر و بهرام پنجم کلیساها را آتش زده ویران کردند... خسرو پرویز در سال ۶۱۴ کلیساها را آتش زد...».

«بهرام اول دستور داد پوست مانی را کنده، گاه پر کردند و سرش را از جندی شاپور آویختند. از طرفداران مانی آنهایی که توبه کردند به زندان ابد و آنها که توبه نمی کردند به دار زده شدند».



خسروانوشیروان مزدک را اعدام و هواداران وی را از دم تیغ گذراند .  
گذشته از صاحبان ادیان دیگر حتی پیروان زرتشت و نیکوکاران نیز آزادی عمل  
نداشتند و حتی عمل خوب آنها هم اگر از مرجع تقلید پیروی نمی کرد گناه محسوب  
شده و مجازات داشت:

«در فرهنگ آریائی آنکس که مرجع تقلید ندارد، کردار نیکش هرچه باشد پذیرفته  
نیست. هیچ کردار خوبی بدون تقلید از روحانیت ثواب ندارد بلکه عذاب دارد و  
نیکوکار بی مرجع تقلید دوزخی است. (وندیداد): اگر کاری بدون تقلید از روحانیان  
انجام شود آن کار گناه است و کیفر مرگ دارد...» .

البته روحانیون نیز مستثنی نبودند و مجازات‌هایی برای آنها هم بود. «در سازمان  
روحانیت اداره و نیز شکنجه و اعدام و اجرای حدود شرعی وجود داشت. تازیانه-  
بند از بند جدا کردن- قطعه قطعه کردن- پوست کندن- سربریدن- به چهارمیخ  
کشیدن- کیفر روحانیان سهل انگار و خلاف کار بود (وندیداد) .  
در دوران ساسانی نه تنها آزادی مذهبی وجود نداشت بلکه آزادیهای شخصی نیز از  
مردم سلب شده بود و روحانیان شدیداً بر زندگی روزمره مردم دخالت میکردند:  
«روحانیون بقدری در امور زندگی افراد دخالت میکردند که در زمان بحرانی  
ساسانیان گریه و شیون و ماتم بر مردگان چون ماهیت مخالفت و سیاسی پیدا میکرد  
حرام و ناپسند اهورامزدا و ممنوع بود. »

پس مشخص میشود که دوران ساسانی دوران اختناق مذهبی و سیاسی و شکنجه  
است که با بینش و کردار خرمی ها کاملاً متضاد است. و اما حالا خرمی ها را با  
خزران مقایسه کنیم.

آزادیهای مذهبی و سیاسی در خزریه

از قول مسعودی نوشتیم که در شهر خزر هفت قاضی وجود دارد. دوتا برای  
یهودیان، دوتا برای مسیحیان، دوتا برای مسلمانان که هر کدام بنا به کتاب خود حکم  
میکنند و همچنین یکنفر به کفار (شمن ها) و اسلاوها و روسها که به عقل حکم  
میکنند. یعنی هیچ فرقی بین صاحبان ادیان ویا حتی بی دینان وجود ندارد. مسعودی  
مینویسد که بخاطر امنیت و عدالت خزریه تجار مسلمان و غیره از کشورهای خود به  
خزر گریخته و آنجا زندگی میکنند. حتی به مساجد آنها، که گویا مناره مسجد  
مسلمانان از مناره کاخ خاقان بلندتر نیز بود، اشاره شده است. همچنین از زبان  
روزنتال نوشتیم که خزرها از نظر حقوق بشری از تمامی امتیازات سازمان ملل  
امروزی در هزار و چندسال پیش برخوردار بودند. این آزادیهای مذهبی به عینه در  
خرمی ها نیز وجود دارد. درحالی که در ساسانیان و آریائیان استبداد مذهبی حاکم  
است.

منشاء ترکی باورهای مذهبی خرمدینان

خواندیم که خرمی ها به دو قدرت روحانی (سیاه و سفید یا تاریکی و روشنایی) معتقد  
هستند. این نوع نگرش از باورها در میان اکثر ملل از جمله ترکان نیز وجود

داشت.» در باور ترکان اولگن خدای روشنایی و آفریننده ای روی زمین و ارلیک خدای تاریکی و حاکم زیر زمین میباشند... رنگ سفید اولگن و رنگ سیاه ارلیک محسوب میشود. اولگن انسان سفید را از غنچه سفید آفرید و برادر او ارلیک به تقلید از وی انسان سفید را آفرید، اما اولگن انسانهایی را که ارلیک آفریده بود سیاه کرد. اولگن خدای آسمان و ارلیک خدای زمین است.»

این دو روح یا دو رنگ و یا دو گانگی که از بینش دو وجهی نشأت میگیرد حتی در اسامی ترکان نیز مشاهده میشود. مانند آغ هون (هون سفید) قاراهون (هون سیاه)، آغ خزر (خزر سفید) و قاراخزر (خزر سیاه)، آغ دنیز (دریای سفید) و قارادنیز (دریای سیاه)، آغ داغ (کوه سفید) و قاراداغ (کوه سیاه)، آغ بولاق (چشمه سفید) و قارابولاق (چشمه سیاه)، آغ قویونلو (صاحبان گوسفندان سفید) و قاراقویونلو (صاحبان گوسفندان سیاه) آغ داشلی و قاراداشلی و غیره را میتوان مثال زد. که بیانگر وحدت و تفاوت‌های آنهاست. یعنی نوع یا ذات آنها وحدت شان و رنگ آنها تفاوتشان را نشان می‌دهد. پس بنظر میرسد باور خرم‌دینان به دو روح (روشنایی و تاریکی) یا سیاه و سفید، قبل از هرچیزی ریشه در باورهای ترکان که از ایام قدیم در آذربایجان میزیستند دارد.

لغت «خرم» و منشأ آن

خرم در زبان پهلوی به معنی عظمت و جلال است اما در فارسی امروز لذت و خوشی را گویند. در صفحات قبل توضیح دادیم که خرمی‌ها از تمامی لذات زندگی بهره مند بودند و تمامی لذات را حلال میدانستند.

شاید تاریخ نگاران عرب دربرخورد با این فلسفه وسیع شامانیسم که تا امروز نمیشناختند (دربین ادیانی که میشناختند چنین فلسفه ای نبود) آنها را خرمی به معنای صاحبین مذهب عظیم با فلسفه وسیع به کار برده باشند. بنظر میآید که خرم از زبان یونانی به پهلوی و از پهلوی به فارسی طی طریق کرده باشد. لازم به یادآوری است که از پایان دوره هخامنشیان تا دوران ساسانی هلنسیم در ایران حاکم بود و به همین دلیل وجود لغات یونانی در پهلوی یا فارسی و یا حتی دیگر زبانهای رایج در منطقه امری طبیعی است.

در زبان پهلوی **Xuarr** (خور) نوشته میشود و به معنی فره- شکوه- جلال و بخصوص شکوه شاهی که از سوی خدا آید میباشد. همچنین **Xuarreh** (خوره) نوری است که از جانب خدایتعالی بر خلائق نازل میشود که بوسیله آن قادر شوند بریاست و خدمتها و صنعتها و از این نور آنچه خاص است به پادشاهان بزرگ عالم و عادل تعلق میگیرد.

انسکلویدی آذربایجان درباره ریشه خرم مینویسد که ریشه **Xuar** (خور) پهلوی بوده و به آتش و خورشید مربوط میشود.

لغت نامه دهخدا در معنی خرم، خوشی و لذت نوشته و اضافه میکند که اسم روستا، ده، جنگل، کوه، پهلوان، شاه و چندین خرم آباد، خرمشهر و خرم دره را نام برده و

جایشان را مشخص میکند ولی درباره منشأ آن توضیحی نمیدهد. در لغتنامه یونانی "Xora" (خورا) به معنی منطقه، مملکت و ملک بوده و "Xoramou" (خورامو) به معنی کشور من، سرزمین من، "Xorizo" (خوریزو) جدای، استقلال، تقسیم، "Xurotaiz" (خوراتازیس) به معنای جوک و شوخی کردن، "Xaramu" خرامو به معنی لذت من، خوشی من دلخوشی و مسرت میباشد. بابک و اسلام

اگر اسلام خوب تبلیغ و شناسانده می شد شاید خرمیها اسلام می آوردند. ولی درباره پذیرش اسلام از طرف بابک و حتی شیعه بودن او باید گفت که اینهم همانند ادعاهای دیگر دال بر احیای فرهنگ آریایی یا دین زرتشتی و مزدکی بی اساس میباشد. همانطور که قبلاً اشاره شد فتوحات اعراب در آذربایجان ناچیز بوده نه از نظر نظامی و نه از نظر ایدئولوژیکی نفوذ چندانی در آذربایجان نداشتند. یکی از مهمترین دلایل مشکل زبان بود. مسئله بعدی مقاومت و مخالفت مردم در مقابل استیلای عرب به خودی خود موجب مقاومت آنها در مقابل دین وارداتی اعراب نیز میشد.

سیاست اعراب در سرزمینهای اشغالی وضع خراج و جزیه سنگین بود که در صورت پذیرش دین اسلام این خراج نصف و جزیه حذف میشد. به همین دلیل اغلب از سران شهرها و روستاها اسلام میآوردند که جزیه نپردازند و خراج کم دهند ولی این اسلام آوردن آنها اغلب ظاهری بود و به محض اینکه اعراب از منطقه دور میشدند آنها نیز از اسلام سرباز زده و به دین و عادات قبلی خود باز میگشتند. لذا به این دلایل بود که نفوذ اسلام در مناطق دوردست ناچیز بود.

دیوید کریستین مینویسد: «درسالهای ۹۵۰-۸۵۰ بود که اسلام در ایران و آسیای مرکزی به صورت دین غالب درآمد. وی آماری را نیز از فری Frye نقل میکند که طبق آن درسالهای ۷۵۰ مسلمانان ۸٪، حدود ۴۰٪ و ۹۰۰ میلادی بین ۷۰ تا ۸۰٪ از جمعیت را تشکیل میدادند». فاروق سومر از زبان تاریخ نویسان نقل میکند: «درسال ۹۶۰ میلادی حدود ۲۰۰۰۰۰ ترک اسلام آوردند و می توان گفت که در اواسط قرن دهم میلادی اسلام به اندازه کافی در بین ترکان رواج یافت... اما در قرن یازدهم میلادی اسلام به دین غالب در بین اوغوزها تبدیل شد». بنابراین حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ سال بعد از بابک است که اسلام در بین ترکان به میزان قابل ملاحظه ای رواج پیدا میکند.

قبلاً توضیح دادیم که مسئله زبان مانع اصلی رشد اسلام در بین ترکان بود. رایت ضمن اشاره به دادگاه افشین اشاره میکند که این دادگاه نه فقط شخصیت افشین بلکه زبان، فرهنگ، آداب و سنن و مذهب دیگری را که از آذربایجان تا مغولستان رواج داشت بازگو میکند. یعنی رایت به این نتیجه میرسد که از آذربایجان تا مغولستان دارای زبان، مذهب و آداب و سنن واحدی بودند. به همین دلیل مقاومتها مذهبی نیز وجود داشت. فاروق سومر میگوید: «ابن فضلان درسال ۹۲۱ میلادی با قیجیق

ینال ملاقات کرده است. او (قیجیق ینال) یک بار اسلام آورده بود. اما ملت به وی اعتراض کردند که اگر اسلام را قبول بکنی نمی توانی حاکم و رئیس ما باشی به همین دلیل قیجیق ینال مجبور میشود به دین قبلی خود برگردد». این بیانگر مقاومت مردم عادی در مقابل اسلام میباشد که از طریق اشغال اراضی میخواست بر آنها تحمیل شود. اگر در مردم عادی چنین مقاومتی وجود داشت آیا ممکن است که رهبر مقاومت اسلام آورده باشد؟ و از طرفی آداب و سنن خرمی ها با آئین اسلام مغایرت اساسی دارد.

بابک و آئین مزدک

بعضی ها معتقد هستند که آئین مزدک نفوذ عمیق در آذربایجان داشته و حتی خرمی ها را ادامه دهندگان راه مزدک میدانند. اولاً از قول رایت نقل کردیم که هیچ منبع و سندی نیست که وجود شخص یا مدرس آئین مزدکی در آذربایجان در نیمه اول قرن نهم یعنی قبل یا همزمان با بابک را تأیید کند. دوماً همانطور که در بالا دیدیم اسلام با تمامی امکانات تبلیغاتی و خزانه بزرگ و هزینه های هنگفت بعد از ۴۰۰ سال تازه در بین مردم شیوع پیدا میکند. حال آنکه میدانیم این انوشیروان به اصطلاح عادل مزدکی ها را قتل عام کرد و از طرفی آنها نه دستگاه تبلیغاتی مثل خلیفه داشتند و نه آزادی عمل و میتوان گفت که در آغاز بدون آنکه امکان اشاعه آن بوجود بیاید از بین رفتند و باقی مانده گان آنها فراری و مخفی شدند که امکان اظهار عقاید خود را نداشتند. باین وضع مزدکی ها شاید به هزار سال وقت نیاز داشتند که بتوانند به عنوان دین قابل ملاحظه ای در آیند. و از طرفی دیگر هیچ سندی دال بر شیوع آئین مزدک در آذربایجان وجود ندارد پس چه عاملی سبب شده است که تاریخ نگاران خرمی ها را ادامه دهندگان راه مزدک معرفی کنند؟

در اصل اشتراکی بودن زن در دیدگاه مزدکی ها موجب شده که تاریخ نگاران فکر بکنند که خرمی ها همان مزدکی ها هستند. اولاً در خرمی ها زن اشتراکی نیست. اما روابط جنسی متعدد یا چندشوهری فقط به اختیار زن گذاشته میشود. یعنی زن حق انتخاب دارد نه اینکه مانند اشیاء دیگر اشتراکی باشد. و حتی اگر مزدک هم منظورش همان بود باز دیدیم که قبل از مزدک این عادت در بین ترکان رسم بود و شاید هم این مزدک است که از ترکان تأثیر گرفته است. پس ادعای اینکه خرمی ها ادامه دهندگان راه مزدک هستند نیز درست نیست.

نتیجه

علت اصلی اختلاف عقیده درباره عقاید خرمی ها از آنجا نشأت میگیرد که تاریخ نگاران یا تحلیلگران حرکت خرمی ها را در درون باورهای منسوب به ایران جسته و نهایتاً به یکی از آنها نسبت داده اند. این از یک طرف به دلیل عدم آگاهی یا عدم توجه و ادعان به ترکیب ملی آذربایجان، و از طرف دیگر عدم شناخت و توجه به امپراتور هم ملیت با آذربایجان (امپراتوری

ترک خزر) و تأثیر عمیق آنها در آذربایجان چه به دلیل همزبانی و همدینی، چه به دلیل همجواری، چه به دلیل حضور مکرر آنها در آذربایجان بعنوان امپراتور و چه مهاجرت‌های قبلی و بعدی می‌باشد. اینها سبب شده که برای بابک هویتی آریائی بسازند یا قبای اسلامی بروی بدوزند.

به همین دلیل هم ما با بابک خرم‌دین، بابک مانوی، بابک مزدکی، بابک زردتشتی و بابک مسلمان روبرو هستیم که در اصل می‌تواند یکی از آنها باشد نه همه اینها. همانطور که مزدکی یا زرتشتی بودن بابک صحیح نیست رابطه بین بابک، مازیار و افشین نیز ساختگی و دروغ بوده هیچ سندی دال بر آن موجود نیست. مازیار اخلاقاً فاسد، قدرت طلب و ذرپرست بود در حالی که بابک برای آزادی، عدالت و استقلال مبارزه می‌کرد. فوقاً نشان دادیم که حرکت خرمی‌ها ماهیتاً ضد زرتشت و ضد سنت آریائی هست. از طرز به حکومت رسیدن بابک روستازاده تا حقوق زن و دمکراسی همه مغایر سنت آریائی است. ادعای مانوی یا مزدکی بودن خرمی‌ها نیز به همان میزان ادعای زرتشتی بودن آنها بی‌اساس است. در رابطه با مسلمان بودن وی برخورد خلیفه، تأکید تاریخ‌نگاران بر مسلمان نبودن بابک و دلایل دیگر این ادعا را نیز رد می‌کند و حتی دیدیم که ۲۰۰ سال بعد از بابک تازه اسلام در آذربایجان رواج پیدا میکند. همچنین باور خرمی‌ها به دو روح و عادات دیگر خرمی‌ها مغایر دین اسلام است. از طرفی هیچکدام از این ادیان در آذربایجان رونق نداشته‌اند. بلکه اهالی آذربایجان به مانند دیگر ترکان به خدایان متعدد (شامانیزم) اعتقاد داشتند در مقایسه هائی که صفحات گذشته بین خرمی‌ها، ساسانیان و خزرها صورت گرفت، ثابت کردیم که خرمی‌ها از تمام نظر با ساسانیان متفاوت بوده و به خزرها مشابهت دارند. همچنین به شامانیزم در خزران نیز اشاره شد. شامانیزم در بین تمامی ترکها مرسوم بود و ترکان آذربایجان نیز مانند دیگر ترکان شامانیزم بودند. شامانیزم بعداً در فرمهای اسلامی نیز ظاهر شد. هنوز هم در بین آذربایجانیها خصوصاً دهات آذربایجان به آلالی بانی و قولای بانی اعتقاد دارند. و یا مصلا رفتن برای باراندن باران در واقع شکل اسلامی شده مراسم «یادا»ی ترکهای قدیم است که با عبادت و اجرای مراسمی طلب باران میکردند و به خدای باران اعتقاد داشتند، مراسم برای جلوگیری از باریدن تگرگ و غیره هنوز در میان ترکان آذربایجان وجود دارد. هنوز هم در بعضی نقاط آذربایجان به سنگ مقدس اعتقاد دارند. این سنگ‌ها برای معالجه و غیره هنوز هم در بعضی نقاط آذربایجان مورد استفاده قرار می‌گیرد. من خود سنگهایی را که شبیه پیکر زن تراشیده شده بود در زادگاه خود «گرگر» در خارج شهر که قبرستان شده بود دیده‌ام که متأسفانه برای ساختن میدان فوتبال آنها را که «آدام داشی» (سنگ آدم) می‌گفتند و احتمالاً بازمانده از دوران شامانیزم بود، برچیده و از بین بردند. این سنگها شاید همان خدایان زن بودند که نیاز به تحقیق فراوان داشت ولی شونیزم و جهل حاکم آنها را منهدم کرد. اهمیت درخت چنار و دهها نمونه دیگر را میتوان گفت که دلیل بر

شامانیست بودن آذربایجانیها میباشد که حتی تا امروز هم در اعتقادات مردم به نوعی منعکس میشود. تاریخ نویسان عرب به دلیل عدم شناخت از این دین که امروزه با نام کلی شامانیزم نامیده میشود آنها را خرمی گفته اند. و منظور از خرمی همان شامانیزم یا شامانیست هست و لذا بابک خرمی یا خرمدین همان بای بک شامانیست میباشد.

این مقاله به زبان مادریم (ترکی آذربایجانی) در تاریخ ۱۹/۰۶/۲۰۰۴، یعنی چند روز قبل از مراسم تولد بابک که همه ساله در هفته دوم تیرماه در قلعه بڈ قورولتای ملی برگزار می شود به هموطنانم تقدیم شد. بنا به درخواست دوستان جهت ترجمه آن به فارسی بود که ترجمه آن با اضافاتی جزئی به علاقمندان تقدیم می گردد. لازم به توضیح است که بعضی از دوستان منظور از مقاله فوق را به خطا تبلیغ یا دعوت به شامانیسم تلقی کرده و سئوالاتی عنوان نموده اند. باید گفت که هدف شناخت واقعیات تاریخ است. امروزه اکثریت ملت آذربایجان پیرو دین اسلام هستند. همانطوریکه شامانیست بودن اجدادمان در قبل از پذیرفتن اسلام دلیل بر بازگشت ما به شامانیزم نمیشود، به همان نسبت هم مسلمان بودن ما کتمان و سرپوش گذاشتن به گذشته را توجیه نمیکند. آن اعتقادات مذهبی دیروز و این باورهای مذهبی امروز ملت ما میباشد و هر دو مورد احترام ماست.